

-۸- قُبَّةُ الْأَرْضِ اِیرَانِ*

(دماوند)

ای دیو سپید پای دریند

ای «گنبد گیتی» ای دماوند ... [م. بهار].

اشاره

مفهوم قبة الارض هندی در نزد منجمان عهد اسلامی دانسته می‌بود، و حساب مبادی أطوال در تعدادی از زیج‌ها بر اساس آن صورت می‌گرفت. اما در زیج‌های ایرانی، از جمله زیج ابومعشر بلخی که «گنگ دژ» یا سیاوشکرد مبدای طولی بر شمار آمده، ناچار شهر «ری» در مفهوم قبة الارض ایرانی به تصور می‌آید. [«پیوست ۱» نویسنده این مقاله کوشیده است که وجود چنین مفهوم نجومی - جغرافیایی را در نزد ایرانیان باستان تحقیق کند، و مصداق عینی آن را از مطاوی تماثیل و تعابیر اوستایی و متون زندی، کتب جغرافی و هیئت کهن، و حتی در آثار حکیمان ایران باز نماید. چهل و اند سال پیش از این، ذبیح بهروز در کتاب **تقویم و تاریخ در ایران**، که سرشار از حدس و گمان است، منجمله در بخش سوم، این نظر غریب را ابراز کرد که رصدخانه‌ای به نام «نیمروز» در سیستان وجود داشته، که نصف‌النهار آن از شهر زاول / زابل (در عرض ۳۳/۵ درجه) می‌گذشته، و همانجا «جاودان‌کت» (کذا) یا بهشت کنگ یا کنگدژ یا محل قبة الارض ایران بوده است. متأسفانه گروهی از نویسندگان دنباله این گونه فرضیات بی‌اساس را گرفتند، و حدس و انگارهای آن کتاب را در موضوعات نجومی و تقویمی پذیرفتند. اینک به خواست خدا با تحقیق علمی مقاله حاضر آن پندارها زدوده شده و قبة الارض ایرانی شناسانده می‌شود.

*. این رساله، نخست بار، در کتاب **فرهنگ**، دوم / ۱۳۶۷، و دیگر بار که در همایش «گاهشماری در ایران» (۱۳۷۷) ارائه شد، با تجدیدنظر و اضافات به چاپ رسید.

مبادی مختصات

منظور از این عنوان، هم مختصات جغرافیایی و هم مختصات نجومی، یعنی: مبادی طولی یا خط زوال، و مبادی عرضی یا خط اعتدال است، آن سان که از مطاوی اوستای موجود بر می آید، و چنان که در انگاشت پیشینیان مزدیسنايي بوده است. با این پیشگفتار، دو باب و یک خاتمه بدین شرح خواهد آمد: (الف) - «البرز»، پَرَوَند زمین (= مِنْطَقَةُ الارض) و پَرَوَند آسمان (= مِنْطَقَةُ البروج) که در آن خط زمینی رشته کوه جهانی ایرانی «البرز» در راستائی از دورگاه شرقی به سوی دورگاه غربی، در پندار ایشان نموده خواهد شد که «ممثل» آسمانی آن همانا خط اعتدال شرقی - غربی یا، مسامحه، دائرة البروج می باشد. میانگاه این خط اعتدال ممثل در روی زمین همانا شهر «ری» بوده است که در کوهپایه بلندترین چکاد البرز و میانگاه آن جای داشته است. پایه شاهین ترازوی ایزد «رشن» بر چکاد البرز، بدان سان مستقر بوده است که یک تیغه آن در سوی شمال و تیغه دیگر در سوی جنوب قرار داشته است، بدین سان خط زوال یا نیمروزان ممثل آن که منطبق با شاهین مزبور تصور می رود همان نیمروزان (= نصف النهار) شهر «ری» باشد که بنا به بُندهشن گستره جهانی را در آن مرکز ایرانزمین به دو نیم همچند در دو سوی شرقی و غربی تقسیم کند. پس، موافق با انگاشت منجمان «سند هندی» عهد اسلامی، شهر «ری»، که مرکز مختصات مزبور پنداشته می شده، همچون شهر «اوژین» هندیان، «قُبَةُ الارض» (= گنبد زمین) اوستایی در آن مکان می یابد. (ب) - کنگدژ، آغازگاه زمینی خط اعتدال، جایی در دورگاه مشرق که فاصله آن تا میانگاه البرز - یعنی شهر ری یا قُبَةُ جهانی ایرانزمین - همچند راستای خود در نیمه غربی است. چنین نماید که کنگدژ همچون «جمکوت» هندیان، مبدای شرقی حساب طولها و نیمروزی هاست، و خط زوال آنجا در روزگار باستان، چونان خط زوال «گرینویچ» در این زمان بر شمار می آمده است، چندان که «زیج شاهی» ایرانیان و «زیج» ابو معشر بلخی - بزرگترین نماینده نجوم شناسی ایران در عهد اسلام - بر همان مبدأ و مبنای کنگدژی (= «کنگیک» پهلوی) بوده است. (ج) - استنتاج و استدراک، شامل بیان کلی نتایج از مباحث، ایراد استدراکات نظری، برخی ارقام مختصات مربوط به مواضع، و تصاویر راجع به ممثلات مزبور.

(الف). البرز - پَرَوَند زمین (= مِنْطَقَةُ الارض) و پَرَوَند آسمان (= دَائِرَةُ البروج). از یشت ویژه «زمین» در اوستا (= زامیاد، بند ۱) آغاز باید کرد که گوید: «نخستین کوهی که از این زمین برخاست، هرئیتی بلند است که همه کشورهای غربی و شرقی را فرا گرفته است...»^(۱). نام این کوه در اوستا «هرا» و «هرایتی» است که غالباً با «برزئیتی» (= بلند) آمده، و بر روی هم «هرابرز» (= البرز) باشد. اینک با مدّ نظر داشتن مفهوم شرقی - غربی آن کوه بلند، تا آخر این داستان، به روابط تنگاتنگ آن با ستارگان آسمان و چرخه‌های سپهری نیز، موافق با فقرات اوستایی باید پرداخت. در یسنا (هات ۵۷، کرده ۹، بند ۲۱) ایزد «سروش» (= ستاره «عیوق») ستوده آمده است بدین که خانه صد ستون او بر زیر بلندترین سره کوه «هرا» (= البرز) ساخته شده است، خانه‌ای که در اندرون به خود روشن و از بیرون با ستارگان آراسته است»^(۲).

در خود سروش یشت (کرده ۹ و ۱۱، بندهای ۲۰، ۲۶ - ۲۷) نیز همین آمده، و چکیده مفاد فقرات مهریشت (کرده ۴، بند ۱۳ و کرده ۱۲، بند ۵۰ - ۵۱ و کرده ۲۹، بند ۱۱۸) و رشن یشت (بند ۲۱ و ۲۵ و ۲۷) در خصوص البرز چنین است که: آن کوه بلند و درخشان که رشته‌های شمارایی دارد، آرامگاه «مهر» در آنجاست - آرامگاهی که خورشید و امشاسپندان ساخته‌اند تا «مهر» بتواند از آنجا سراسر جهان مادّی را بنگرد. در آنجا که نه شب است و نه تاریکی، نه باد سرد است و نه باد گرم، نه ناخوشی و نه آلودگی دیو آفریده، «مهر» تیز اسب از فراز آن سر به در آرد. گرداگرد کوه «هرایتی» ستارگان و ماه و خورشید دور زنند: «رشن» بر بالای چکاد آن بگذرد، «ناهید» از فراز آن بگذرد، جایی که با چرخه‌های ستارگان همبر است. نیایش پیشینی و پسینی همزمان با برآیش و فرود شدن خورشید از بالای کوه بلند «هرا» است»^(۳).

بدین سان، فرازگاه کوه البرز - گسترده در راستای مشرق تا مغرب - به مثابه «راهگذار خورشید» و معبر کواکب، خود کمر بند بروج و دایره دور آنها به شمار می‌آید. لیکن کارکرد این جهانی «البرز» شرقی - غربی به همین فقره پایان نپذیرد، که همانا کارکرد آن جهانی اش «شمالی» - «جنوبی»، همچون پل «صراط» - گذرگاه دوزخ و برزخ باشد،

۱. یشتها (پورداوود)، ج ۲، ص ۳۲۴. ۲. یسنا (پورداوود)، ج ۲، ص ۶۲.

۳. یشتها، ج ۱، ص ۴۲۹، ۴۵۱، ۴۸۹، ۵۱۹، ۵۴۷ و ۵۷۷.

چنان که در *اوستا* (وندیداد، فرگرد ۱۹، بند ۳۰/ فرگرد ۲۱، بند ۵) آمده است: «برآیش و فرودشدان خورشید تیز اسب از بالای کوه البرز و گذرش از راهی که در هوا ساخته آمده، یعنی راهگذار ابرها، با تابش بر آفریدگان همچون شکوه خداوندی نموده آید. کارهای نیک، روان مؤمنان را از کوه البرز عبور دهد و از «چینود» پل بگذراند^(۱). پس از این، شرح این قضایا خواهد آمد، اما ناگفته نماند، موافق با آنچه گذشت، الحقیق که البرز «گیتیانه» (= مادی) ترین کوه جهان است، به ویژه و بی مانده و شگفت انگیز آن که «چینود» نادیدنی نیز بر آن نهاده آمده؛ و این که حسب *دینکرد* (کتاب ۹، بخش ۲۲، بند ۷) سرحد میان نور و ظلمت آسمانی یاد شده، دلیلی بر وفق نظر «مینو» گرایان بدست نمی دهد که «هرائیتی» را کوهی مینوی و مذهبی بپندارند، حتی اگر بعدها این اسم به کوه معروف ایران اطلاق و «البرز» یا «هربرز» نامیده شده باشد^(۲).

باری، اوصاف البرز کمابیش یادآور «دورانکی» بابلی است که به مفهوم «پیوند زمین و آسمان» می بود [«پیوست ۲»]. در *بندیشن و گزیده های زادسپرم* آمده است که هیجده سال کوه های زمین بالیدند، اما البرز هشتصد سال به مرتبه کمال رسید، چندان که به ۲۰۰ سال تا ستاره پایه، به ۲۰۰ سال تا ماه پایه، به ۲۰۰ سال تا خورشید پایه، و به ۲۰۰ سال تا سپهر فروغ بی پایان (= انگران) فراز شد. همه ۲۲۴۴ کوه دیگر روی زمین از «البرز» فراجسته اند^(۳). در *بندیشن هندی* (فصل ۵، بند ۴/۳) آشکارا گفته شده است که: در تیرک «هربوز» (= البرز) خورشید و ماه و ستارگان دور زند. خورشید گردش خود را پیرامون زمین، با برآیش و فرودشدان روزانه از میان ۳۶۰ روزنه (= روزین) تمام کند. از آن ۳۶۰ روزنه، نیمی (۱۸۰) در شرق و نیمی دیگر (۱۸۰) در غرب کوه «البرز» باشد، که گرداگرد زمین را فرا گرفته است^(۴). از این فقره، علاوه بر آن که مفهوم «روزین» دانسته می آید (یعنی درجه)، مفهوم نیمروزان یعنی نصف النهار نیز مستفاد می گردد، که موافق با داده ها و دانسته های مزبور همانا نیمروزان شهر «ری» تواند بود. این نیمروزان، بنابر آنچه پیش تر گذشت، کاملاً بر راستای شاهین ترازوی «رشن» توهم شده بر چکاد البرز - یک تیغه شمالی (- دوزخی) و تیغه دیگر جنوبی (- برزخی) - منطبق باشد.

۱. وندیداد (داعی الاسلام)، ص ۱۶۶ و ۱۷۴. ۲. یشتها، ج ۱، ص ۱۳۱، ج ۲، ص ۳۲۴.

۳. اساطیر ایران (مهرداد بهار)، ص ۱۲۶. / یشتها، ج ۱، ص ۱۳۱.

4. *The Philosophy of The Mazd. Reli.* (Casartelli), pp. 98, 111.

انگاشت «چینود» بر سر البرز کوه راجع است به داستان مرگ تا بهشت و طبقات آسمان، که در مواضع دیگر [کتاب مؤلف] به تفصیل آمده، و خلاصه آن بنا به بندهشن ایرانی (ص ۲۸ - ۳۳، ص ۱۹۹ - ۲۰۵) - مینوی خرد (باب ۱، بند ۱۱۰ و باب ۶، بند ۹ - ۱۷) - دینکرد (کتاب ۳، فصل ۳۵۰) - داستان دینیک (فصل ۳۰، بند ۲) - روایات پهلوی (فصل ۴۶ - بند ۷) این است که «اندر چینود پل و روان مردگان» آمده است که «یوغ» (=شاهین) ترازوی ایزد «رشن» در فرازگاه چکاد «دائیتی» است، به گونه‌ای که یک تیغه آن به بُن کوه البرز روی به سوی شمال و تیغه دیگر آن روی به سوی جنوب باشد. پس آن روان را تا بن کوه البرز راه نمایند که ته یوغ است، بر آن رود تا بالست (= اوج) چکاد که آن تیغ نیز ایستد...»^(۱). بدین سان، کوه البرز، گذشته از آن که پَرَوَند جداگر شمال و جنوب زمین است، چکاد آن واقع بر دایره نیمروزان جداگر شرق و غرب، و فرازگاه آن همچون پَرَوَند راهگذار رونندگان آسمانی است، در واقع جداگر این جهان و آن جهان نیز هست، یعنی چنان که در هیئت مشائی آمده همچون کوه «قاف» و فلک نهم می‌باشد که در تقسیم جهان به دو بخش گیتیک و مینویک (= مادی و روحی) مرز میان عالم محسوس و عالم نفوس، و یا برزخی میان آن دو است^(۲).

پیش از آن که به کوه «قاف» اشارتی برود، بایسته است که اولاً مفهوم اساسی نجوم‌شناسی - یعنی «قطب» فلکی - و ثانیاً انگاشت یک کوه جهانی در نزد هندو ایرانیان اجمالاً بیان شود. استاد بیرونی در فصل صورت آسمان و زمین نزد منجمان هندی گوید که انگاشت آنان نسبت به نگره‌های متعارف، متفاوت است. آنان آسمان و جهان را چنبرسان و زمین را کروی پندارند که نیمی شمالی و نیمی جنوبی است و اندازه آن از آنچه یونانیان راست، بزرگ‌تر باشد. اینان، چنین انگاشتی را نکوهیده ندانند که کوهی به نام «میرو» زیر قطب شمالی، و آبخوستی به نام «بروامخ» زیر قطب جنوبی بوده باشد. اما کوه، خواه بوده باشد یا نبوده باشد، چون ضرورت است، همانا ویژگیهای چرخش آسیابی (= پیراقطبی) بدان توهم گردیده، بدین که در جایی از پهنه زمین با فرازگاه آسمانی مماس می‌باشد. چنبرسان بودن زمین و گرداک آن از این رو است که اگر چنان

۱. اساطیر ایران، ص ۲۲۳ - ۲۵ / مینوی خرد (تفضلی)، ص ۱۲ - ۱۳ و ۲۰ - ۲۱ و ۹۸ - ۱۰۱.

۲. رمز و داستان‌های رمزی در ادب فارسی (پوزنامداریان)، ص ۲۴۴ و ۲۹۳.

نبودی، عرضهای جایگاه‌ها پَرَوَند نمی‌یافت، اختلاف روز و شب در تابستان و زمستان، اوضاع ستارگان و مدارهای آنها آن گونه که پیداست، پدید نمی‌بود. پس زمین که نیمی خاک و نیمی آب است، کوهستان «میرو» در میانگاه آن نیمه خشک (خاکی) است که جایگاه «دیو» فرشتگان (- دیو = خدا) و بالای آن قطب شمال باشد، و در آن نیمه آبرگرفته در زیر قطب جنوب جزیره «بروامخ» باشد که نزدیکان آن فرشتگان «میرو»یی در آن جایگزین‌اند. باری، با این زمین دارای دو قطب و محور حائل آن، هرگاه که آفتاب از روی خط گذرنده بر «میرو» و «لنگ» (= لانکا) طلوع کند، آن زمان «نیمروز» ژمکوت باشد (یاما کوتی، پایانه شرقی آبادانه زمین، مبدأ نصف النهاری که درست با ۱۸۰ درجه متناظر با جزایر پایانه غربی زمین - «خالدات» بطلمیوس - است). در هر جایی از زمین، جز نیمکره آسمان دیده نشود، پس «میرو» بر حسب عرض شمالی ارتفاع می‌یابد، و قطب بر افق باشد، همان گونه که این دو («میرو» و «قطب») بر حسب عرض در جنوب انخفاض یابند و معدل النهار نسبت به هر دو، بر حسب عرض از سر سوی آدمی فرود آید. پس هر کس که در سویی از دو سوی شمال و جنوب باشد، همانا جز آن قطب که روبروی اوست نبیند، و آن یکی که در پشت اوست پوشیده باشد. یاد کنند که سوی شرقی کوهستان «میرو» از آن رئیس «ایندرا»، آنگاه سوی جنوبی از آن «جم» بن خورشید (= جمشید) است. خورشید و ستارگان پیرامون کوه «میرو» بگردند، چندان که گردش خورشید به گرد «میرو» آسیابی گونه است... خلاصه آن که ایشان بر حسب آیین و عادت خود هرگز از «قطب» نام نبرند، مگر آن که این «کوه» را همبر با آن یاد کنند^(۱).

[← پیوست ۳]

آنگاه بیرونی در مواضع دیگر مکرر کرده است که گرداننده ستارگان و روندگان بر کوهستان «میرو» همان ساکنان آن - یعنی همان فرشتگان و ایزدان ودایی یا بودایی - باشند، درست همان گونه که پیش‌تر این کارکرد از آن امشاسپندان و ایزدان مزدایی یاد گردید. اما اینک پیش از هر سخنی دیگر، با توجه به آنچه در خصوص «جم» پسر «شید» (= جمشید) گذشت، که از اساطیر مشترک هندوایرانی است، و این که حتی در زمان

۱. تحقیق ماللهند، ص ۲۲۱، ۲۲۲ و ۲۲۶. / التفهیم، ص ۱۹۳. /

«بیرونی» (سده ۱۰ م) هندیان سوی جنوبی جهان را از آن او می دانسته‌اند، بد نیست یک بار دیگر این واقعه تاریخی یاد گردد که ایرانیان کهن (اوستایی) از آن شمال دوزخی زمهریر نشان، چسان روی به «جنوب» بهشت آسای گرمابخش داشته‌اند و در آرزوی وصول بدان بوده‌اند. بر این پایه، جایگاه پیدایی «داستان جم» اوستا (- فرگرد دوم و نندیداد) در «ایرانویچ» - یعنی قطعاً در شمال منطقه راستای شرقی - غربی کوهستان البرز بوده است، چنان که از این فقرات (- و نندیداد، فرگرد ۲، بندهای ۱۰ و ۱۴ و ۱۸) مستفاد می‌گردد: «آنگاه جم فراز شد به روشنی‌ها، به نیمروز، به راه خور» که این «راه خور» را «مدار خورشید» معنا کرده‌اند^(۱). لزومی به توضیح هیئتی «راه خور» در شرایط داستان «جم» نیست، بدین که حتی دایره بروج را در جنوب سر سوی خویش می‌پنداشته‌اند، تنها در خصوص «جنوب» نمایی جمشید هندی جز این نتوان گفت که این خاطره از سرزمین اصلی و مشترک آریاییان هندی و ایرانی اسطوره همچنان بر جای مانده، وگرنه دوزخ هندیان درست به عکس دوزخ ایرانیان (- شمال) همانا در قطب جنوب باشد^(۲).

مفهوم قطب شمال سماوی با نشانه ستارگان قطبی - همچون «جُدی» - و تبیین و تثبیت آن در جغرافیای ریاضی و هیئت از فریافت‌های یونانیان است که به گفته بیرونی: «در هر چه به آن می‌پردازند از کوتاه‌ترین راه و نزدیک‌ترین آن به حقیقت می‌رسند»^(۳).

ما از مبادی طولی و نیمروزی ایرانیان و نیز هندیان در جای خود (بخش (ب) - کنگدژ) سخن گفته‌ایم، اما بررسی انگاشت ایشان از دایره بروج یا راهگذار آفتاب، اشاره به انگاشت آنان از قطب شمال سماوی را نیز الزام نمود، که دانسته آمد کمابیش هر آنچه از آن هندیان در باب کوهستان «میرو» یاد گردیده، در خصوص کوهستان «البرز» ایرانیان نیز تقریباً مصداق داشته است. پیداست که انگاشت یک کوه جهانی در نزد ایشان، ریشه در گذشته‌های دورتر زندگی مشترک آن دو قوم در سرزمین آریایی دارد. اما پیشینه انگاشت کوهستان «قاف» دقیقاً دانسته نیست، یا، دقیق‌تر، دانسته ما نیست. آیا پیش از کوه جهانی «هرابرز» (= البرز) اوستایی، «قاف» آن پایگاه را در نزد باستانیان داشته، که سپس بر اثر

۱. داستان جم، ایران کوده ۶، ص ۹۲ و ۹۳ و ۴۹.

۲. *Papers on Iranian Subjects*, p. 122.

۳. تحدید نهایات الاماکن، ص ۱۱۰.

کوچندگی به ناحیتهای جنوبی، «البرز» جای آن را در انگاشت‌های جغرافیایی ایشان گرفته، یا آن که به عکس؟ این پرسش، احتمال تطبیق اینهمانی آن دو را با هم، چنان که نظر غالب چنین است، شامل می‌گردد.

«یاقوت» حموی، کوه قاف را کوهستانی بزرگ یاد کرده که بر گرد زمین باشد، از چکاد آن تا آسمان به اندازه قامت آدمی است، بلکه آسمان بر او مطبوق باشد، و گوید که سوره «قاف» در قرآن اشاره به اوست. همچنین آمده است که بیخ همه کوه‌ها بدو پیوسته است، و چون خدا بخواهد که بر قومی خشم گیرد و زلزله بدیشان فرستد، آن «فرشته» را که بر کوه «قاف» گمارده است، فرمان دهد تا بیخ و سرکوه مزبور را بجنباند. از همین کوه است که خورشید طلوع و غروب کند، و پیشینیان آن را همان «البرز» دانسته‌اند^(۱). ابن فقیه همدانی آغازگاه کوه «قاف» را از مرز «چین» یاد کرده، و مستوفی قزوینی آن کوه «البرز» را که پیوسته با دربند (قفقاز) و کوههای فراوان دیگر است، از لحاظ بعضی همان کوه «قاف» دانسته است^(۲). تحقیق اساسی ما راجع به «قاف» نیست، فقط به یک اشاره توان گفت که اولاً برخی آن را کوهی افسانه‌ای دانسته‌اند، ثانیاً برخی آن را همان کوههای «قفقاز» یاد کرده‌اند، ثالثاً - چنان که گذشت - «قاف» را همین «البرز» شمرده‌اند. در هر حال، آنچه مهم است این که اوصاف «قاف» با البرز کمابیش مطابق است. ظاهراً «قاف» معرب «کاوف» اوستایی و «کاوفه» پارسی باستان است، که به معنای «کوه» و «کوهان» هم از همان = بلنده یا بلندگی آمده^(۳)؛ بسا، به نظر ما، اسمی عام از برای کوهها در تداول پیشینیان، زمانی اطلاق بر خاص گردیده است [← پیوست ۴].

در بندهشن (فصل ۱۲، بند ۲) «کاف» از کوههایی یاد شده است که از البرز بالیده، و پس از آن بزرگترین کوه باشد. به هر تقدیر، چنان که کراچکوفسکی گوید از انگاشت‌های ایرانی یکی اندیشه وجود رشته کوهستانی به نام «قاف» که فراگرد زمین است، خود برخاسته از نگره تقسیم زمین به «هفت کشور» موافق با تقسیم آسمان به هفت سپهر می‌باشد، که تأثیر بسیاری بر نظریات سامی و عربها در این خصوص داشته است^(۴). در

۱. معجم البلدان (طبع وستنفلد)، ج ۴، ص ۱۸. / نزهة القلوب (مستوفی)، ص ۱۹۸.

۲. مختصرالبلدان (ابن فقیه)، ص ۱۶. / نزهة القلوب، ص ۱۹۱ و ۱۹۸.

۳. یشتها، ج ۲، ص ۳۰۸. ۴. تاریخ الادب الجغرافی (کراچکوفسکی)، ص ۴۷.

کتاب *حدود العالم* راجع به البرز آمده است که: «این کوه را از حد هندوستان کی ابتداء اوست تا به حد گیلان کی آخر اوست «کمر زمین» خوانند و به تازی مِنْطَقَةُ الارض.» (ص ۳۰). فقید مینورسکی در تفسیر این فقره گوید: «من هیچ جا ذکرى از اصطلاح عربى «منطقة الارض» بدین مفهوم نیافتم، مگر معنایی مشابه در *صورة الارض* ابن حوقل راجع به کوهی ممتد (- «جبل على ظهر الارض») که از شرق چین آغاز می شود، تا آن که با گذشتن از «ری»، در شمال افریقا به کوههای ساحلی اقیانوس اطلس پیوندد»^(۱). آنگاه، همو در جایی دیگر تفسیر «مِنْطَقَةُ الارض» به معنای «کمرزمین» (= کمربند زمین) را چنین نموده است که این مفهوم در نزد جغرافیدانان ایرانی خاستگاهی کهن دارد. آنان کمربندی یا زنجیره کوهستانی را از هندوستان تا گیلان همپیوسته دانسته اند، که بسا این انگاشت «کمربند زمین» اصلی زردشتی داشته است، زیرا در *بندهشن* (ترجمه «وست»، فصل ۷) آمده است که: البرز نمایشگر راستای «گرداک زمین همپیوند با آسمان» است، و آن ۲۲۴۴ کوه دیگر از البرز روئیده اند. اصطلاح «کمر زمین» یا «منطقة الارض» ظاهراً در نزد جغرافیدانان مسلمان به کار نیامده است؛ اما ابن حوقل و جیهانی (که انگاشت آنان همانند مؤلف *حدود العالم* است) از کوهی «برپشته زمین» یاد کرده اند که از «چین» آغاز می شود، و با گذشتن از برابر «ری» (- استان های گرگان و مازندران و گیلان) تا دورترین نقطه غرب آفریقا (- اتلانتیک) فرا می رود^(۲).

چنان که گذشت، «کمربند زمین» بودن البرز، چون همپیوند با آسمان است، پایه «کمربند آسمان» بودن اوست، و همین سائق به مفهوم و خود ممثول «دائرة البروج» یا «منطقة البروج» اوستایی است. مینوی خرد (باب ۴۸، بند ۱۲ - ۱۴) پس از بیان آن که ستاره «ونند» به گذرها و درهای البرز گمارده شده، افزوده است «تا راه و گذر خورشید و ماه و ستارگان را (دیوان و پریان و دروجان) نتوانند ببرند و بشکنند»^(۳). هر چند مکرر می شود، و پیش تر هم گذشت، محض اکمال یاد باید کرد که مهرداد بهار بر پایه داده های *بندهشن* تصویری از جغرافیای اساطیری جهان به دست داده است، که چکیده آنچه

1. *Commentary on The Hudud al-'Alam*, pp. 200 201.

2. *Iranica*, Twenty Articles (Minorsky), pp. 36 37.

۳. مینوی خرد (تفضلی)، ص ۶۶.

مربوط به تقسیم شدن زمین به دو نیمکره توسط البرز کوه می شود از این قرار است: «هرمزد، نخست آسمان را از سر خویش آفرید، و آن را چون تخم مرغی ساخت، و همه آفرینش مادی را در میان آن قرار داد. زمین گرد، پهناور و بی نشیب و فراز، میان آسمان بود، همچون زرده تخم مرغ. البرز پیرامون زمین و به آسمان پیوسته است (یعنی مرز دو نیمکره زیرین و زبرین) و تیرک آن سطح نیمکره زبرین را به دو نیم می کند (- بنابراین، در خطی شمال شرقی - جنوب غربی، نیمکره شایسته زیست زمین را به دو نیمه می کند) و باعث پیدایی شب و روز می شود. یوغ ترازوی «رشن» را تیغی به بُن کوه البرز در سوی شمال و تیغی به سر کوه البرز در سوی جنوب است»^(۱). چون یک سر این شاهین ترازو در شمال و سر دیگر آن در جنوب زمین با زیانه خود در چکاد البرز مستقر شده، بی گمان **خط نیمروزان** (= نصف النهار) شهر «ری» از آن توهم یا اراده گردیده است. از نمای زمین (که مهرداد بهار برنگاشته) برمی آید که رشته کوههای البرز از سوی شمال شرقی به سوی جنوب غربی امتداد می یابد (ص ۱۶ و ۱۷)، چنان که: کوه تیرک البرز شامل رشته کوههایی می شود که از شمال چین و مغولستان آغاز می گردد و به حبشه در افریقا فرا می رود» (ص ۲۰) و این همان است که جغرافیدانان عهد اسلامی گزارش کرده اند.

پیش تر اشاره رفت که البرز در تعبیر و رموز حکیمان و عارفان عهد اسلامی ایران با «قاف»، و در حکمت مشائی با فلک نهم اینهمانی یافته است. در داستان **عقل سرخ** سهروردی چنین به وصف آمده که آن یازده کوه است، و هفت سپهر روندگان و دو سپهر ایستادگان و فلک اطلس در بالای آنها و دو فلک اثیر و زمهریر در زیر آنها باشد. «گوهر شب افروز» - نماینده ماه، «درخت طوبی» - نماد خورشید، «دوازده کارگاه» - رمز دوازده برج، و «نُه کارگاه» دیگر زیرین آن سپهرهای نهگانه اند، و اینها همه بر «کوه قاف» واقع باشند. همینها در «**رساله الطیر**» ابن سینا نیز، منتها در ۹ کوه نموده شده، که پایانه شرقی آن «شهر فرشتگان» یا «ناکجا آباد» سهروردی، و متناظر با آن «مغرب» یا جهان تاریکی قرار گرفته است.^(۲) بدینسان، این منطقه البروج تمثیلی حکیمان و عارفان، در واقع بنا بر

۱. نشریه بنیاد فرهنگ ایران، ج ۱، ش ۱، ۱۳۴۷، ص ۱۱ - ۱۵.

۲. رمز و داستانهای رمزی، ص ۲۹۳ - ۳۰۰.

آنچه گذشت، اگر بخواهیم با اصطلاح هیئت و نجوم تعبیر دقیق‌تری از آن در نزد باستانیان خویش فرا نماییم، پَرَوَند «البرز» زمینی و فرازگاه و پَرَوَند آسمانی آن همانا «فلک ممثّل» (= سپهر نمادین) بوده است، که چون «سطح مِنطَقَةُ البروج همه‌گوی‌های ستارگان سیّاره را همی بَرَد، و به هر گره‌ای دایره‌ای کند موازی مر مِنطَقه را، آن دایره فلک ممثّل آن ستاره است که آن کره او راست. و «ممثّل» از آن جهت نام کردند که او را موازی است و اندر سطح اوست و مرکز هر دو یکی است، پس بر مثال اوست، و بخشش‌های این هم بخشش‌های آن است. و این «ممثّل» نائب است از منطقه از بهر ماندگی که میان ایشان است»^(۱).

(ب). کنگدژ، آغازگاه خطّ اعتدال و پایگاه خطّ زوال

این نام در اوستا به گونه «کنگه» یاد شده، چنان که در آبان یشت (کرده ۱۴، بندهای ۵۳ - ۵۸) آمده است که «توس» از اردویسور ناهید خواست تا او را در پیکاری که با پسران «ویسه» تورانی در گذرگاه «خشترو سوکه» در بالای «کنگه» بلند و مقدس دارد، کامیاب سازد و بشود که او کشورهای تورانی را براندازد. پسران «ویسه» نیز همین را خواهان بودند تا بتوانند کشورهای آریایی را براندازند، اما کامیاب نشدند. در زامیاد یشت (بند ۴ و ۵) نیز کوهی به نام «انتر کنگه» آمده که معنای آن «کنگ اندرون» باشد، سپس کوه «سیچی داو» یاد شده که در واقع شاخه‌ای از آن است^(۲).

«کنگه»ی اوستایی / «کنگدژ» پهلوی / «سیاوشکرد» شاهنامه، یکی از جایگاه‌ها و کاخ‌هایی است که شاهان داستانی، باستانی و کیانی ساخته‌اند، و آورده‌اند که آن را «سیاوش» ساخت. خلاصه آنچه راجع به آن پژوهیده آمده است، به طور کلی این است که «کنگدژ» یکی از ناحیت‌های کشور «خونیرس» (= پشته ایرانزمین) [ترجمه، مطلقاً از راقم این سطور] بوده، که آن را می‌توان در اقصای شما بر سر راه ترکستان به چین دانست. یاد شده است که این قلعه در بالا و فراسوی دریاچه «وروکش» میان کوه‌هایی جای دارد که یکی از آنها «سی چی داو» است. رود «پیداگ میان» یا «چتر میان» (= چهارمیان، گویا در مغولستان) از آن دژ می‌گذرد. آن گذرگاه «خشترو سوکه» - یعنی

۱. التفهیم لاوائل صناعة التنجیم، ص ۱۱۶. ۲. یشتها، ج ۱، ص ۲۵۵ - ۵۷/ج ۲، ص ۳۲۷.

کشور «سوک» که در بالای «کنگه» یاد کرده شد، فقید کریستن سن دانمارکی آن را همان «سئوکستان» عهد ساسانی دانسته است^(۱).

روی هم رفته، جایگاه «کنگدژ» را در مشرق ایران یا خراسان بزرگ، مرزگاه توران و «ایرانویج»، یا موافق با اشارت بیرونی، بودن آن را در سرزمین خوارزم (گویا حدود خیوه) پذیرفته‌اند^(۲). فرّخی نیز گفته است: «زکوه گیلان او راست تا بدان سوی بر/ز آب خوارزم او راست تا بدان سوی کنگ».

این «سیاوشکرد» یا «کنگ بهشت» یا «هوخت کنگ» یا «بهشتکنگ» اوصافی یافته، اساطیری دارد، و داستان و فسانه‌هایی راجع به آن پدید آمده^(۳)، که ما از بیان آنها چشم پوشی می‌کنیم، زیرا بکارمان نمی‌آید؛ تنها در یک کلمه گوئیم که «بهشت کنگ» همانا یکی از کامشهر (= اوتوپیا) های کهن ایرانی یا سکایی بوده است. «کنگدژ» تقلیدی است از دژی که کاوس - پدر سیاوش - در البرز کوه ساخته بود. از این گذشته، داستان هفت دیوار کنگدژ، بیش از آنچه از وصف هفت کاخ کاووس برمی‌آید، روایت هفت دیوار هم مرکز کاخ هگمتان (همدان) را بیاد می‌آورد. علاوه بر این، در افسانه شهر «کنگدژ» که تصورات مربوط به دوره آخر زمان در ایجاد آن مؤثر بوده، تأثیر «ورجمکرد» جمشید بیش‌تر دیده می‌شود تا در کاخ کاووس. نتیجه آن که، داستان کنگدژ از حیث تاریخ زودتر از افسانه کاخ کاووس پدید آمده، و نخستین تقلید از داستان «ورجمکرد» است. داستان رنگهای هفتگانه سیارات نیز، که خود در روایات عامیانه تغییراتی یافته، در آن اثر کرده است، و داستان کاخ کاووس خود تقلیدی از داستان کنگدژ است^(۴) [← پیوست ۵].

باری، کوهستان «کنگ» جای آسایش و رامش یاد شده، جایگاه جاودانان در «کنگدژ» پنداشته گردیده و گفته‌اند که رستاخیز ایران از «کنگدژ» آغاز شود. در سنت

۱. کیانیان (ترجمه دکتر صفا)، ص ۸۲ - ۸۳، ۹۳، ۱۲۳.

۲. مینوی خرد، ص ۸۰ / الآثار الباقیه، ص ۳۵ / ماه فروردین روز خرداد، ص ۲۱ - ۲۲. / یشتها، ج ۱، ص ۲۱۹. / کیانیان (کریستن سن)، ص ۸۲ / حماسه سرایی (دکتر صفا)، ص ۵۱۵.

۳. شاهنامه (چاپ مسکو)، ج ۳، ص ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۶، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۷، ۱۹۱، ۱۹۷، ۲۰۸ و ۲۵۲ - ۲۵۶. / شهر زیبای افلاطون (دکتر مجتبائی)، ص ۱۳۶-۱۳۷ و ۱۵۰ / کیانیان، ص ۱۲۴ - ۱۲۵. / مینوی خرد (تعلیقات)، ص ۱۴۰ - ۱۴۱. / حماسه سرایی، ص ۵۱۳ - ۵۱۵.

۴. کیانیان، ص ۱۲۶. / شهر زیبای افلاطون، ص ۱۳۶ و ۱۴۹. / مقالات معین، ج ۱، ص ۲۸۴.

مزدیسناپی است که «کنگ» هنوز برپاست و «پشوتن» در آنجا پادشاهی کند^(۱). همچنین در اساطیر راجع به «کنگدژ» آمده است که آن متحرک و «جنبا» است، و این از جمله موضوعاتی است که اتفاقاً بکار ما می‌آید. دیگر آن که از آنچه گذشت «کوهپایه» بودن آن محرز و مسلم است، و چون در شرق ایرانزمین بوده، بایستی در دنباله یا، به عبارت درست‌تر، در آغازگاه کوهستانی باشد که زنجیره‌ها و رشته‌های آن تا پُشته مرکزی ایرانزمین گسترده است. یک چنین کوهستانی شرقی - غربی را ما به تفصیل و تحقیق تمام در بخش پیشین با عنوان «البرز» - پَرَوَند زمین و آسمان (= فلک ممثل دائرة البروج) - فراموده‌ایم، که فرازگاه آن همچون راهگذار خورشید است، و به گفته گِردانی:

خوراسان را همی دان تو خورآیان کر آنجا خور برآید سوی ایران

بدین سان، چنان که پژوهیده است، آن کوه جهانی ایرانی که در انگاشت پیشینیان از مشرق - یعنی از مرزهای چین و ترکستان (توران) - فرا آید تا بگذرد به «ری» (جنوب مازندران و گیلان) و در غرب آبادانه زمین، یعنی کرانه‌های افریقا ناپدید شود، همانا «البرز» کوه است. به نظر ما، روابط «کنگدژ» با کوهستان «البرز» موافق با مفاد مذکور چنین تواند بود، چنان که در شعر فرّخی سیستانی هم (ز کوه گیلان «البرز، تا سوی «خوارزم» و «کنگ») بدین نکته اشاره رفته است؛ گذشته از آن که بنای «کنگدژ» در آغازگاه آن کوه جهانی خود تقلیدی بوده است از کاخ «کاووس» در میانگاه آن کوهستان، و هكذا. ابدأ بی وجه نیست که در *زَند و هومَن یَسَن* آمده است که: «امشاسپندان از البرز به کنگدژ رهسپارند»^(۲). درست است که معنای مستفاد این فقره، مفهومی مسیحی است، که بهمن یشت به داشتن چنین مفاهیم مسیحانی [مبادا و ارونه فهمیده شود، بسی مؤثر بر یهودیت و مسیحیت، نه برعکس] اشتها یافته است. زیرا، بهشت مسیحیت، که «امشاسپنته»های زرتشتی بدان سوی - یعنی به «بهشت کنگ» - (کاخ جاودانگان) رهسپارند، همانا در مشرق است^(۳). پیداست که مرادشان در اصل «مهر» گرایبی مسیحیت، نماز بردن به آفتاب و «مهر» و برآمدنگاه خورشید بوده است. این موضوع، به

۱. اساطیر ایران، ص ۲۱۲. / کیانیان، ص ۸۵ و ۱۲۳. / یشتها، ص ۲۲۰ و ۲۲۱.

۲. زند و هومن یسن (هدایت)، ص ۷۵ و ۱۱۳.

۳. الآثار الباقیه، ص ۲۴۹. / تاریخ الادب الجغرافی، ص ۷۵. / تحدید نهایات الامکن، ص ۱۸۳.

نوبه خود، در آیین مهرپرستی، زروانی و زرتشتی ایرانی نیز مصداق داشته، نیازی به ادله عقلی و نقلی ندارد. مشرق - یعنی «خورآسان» (کز آنجا خور برآید سوی ایران) همواره مقدس و مشرف بوده، که هنوز هم هست.

نتیجه آن که، همانطور که (در ذیل البرز به تحقیق پیوست) کوه البرز فلک ممثل خورشید و ستارگان بوده است، کنگدژ نیز در خط اعتدال و در آغازگاه آن قرار داشته است. گویا، و گمان ما این است که، مقولات نجومی وابسته بدان، چنان که در زبان پهلوی است، «کنگیک» نام داشته به «کنگ» نسبت یافته است. اینک، پیش از آن که از «بیرونی» خوارزمی گفتاورد شود، نخست به مثابه تمهید مقدماتی چند، از ابو عبدالله خوارزمی در خصوص کنگدژ و «قبة الارض» (= گنبد زمین) و «باره» یا «تاره»، «خجند» و «شاپورگان» گزارشی بایسته است، که گوید: «قبة» میانه زمین است، یعنی از نقطه ای مفروض در شرق و از نقطه ای مفروض در غرب به یک فاصله است، و آن ۱۸۰ درجه می باشد؛ و دانسته است که میان نقطه پایانه جنوب، و نقطه پایانه شمال هم ۱۸۰ درجه است. «باره» نام شهری است در جزیره دریای بزرگ، نزدیک «قبة الارض» و به محاذات آن سرزمین ما (خوارزم) همانا خجند است، که برابر با آن شاپورگان باشد، و میان سرزمین شرقی و غربی که بالاتر از آنهاست - چون فرغانه و کاشغر تا چین و وقواق - که شهرهای شرقی اند، همین فاصله است. «کنگدژ» دورترین شهر در مشرق زمین و همانا در دورگاه سرزمین چین و وقواق است»^(۱).

در گزارش خوارزمی و جز او، اولاً همطول بودن «قبة الارض» اوژین با شاپورگان و خجند، چنان که بیاید، مورد انتقاد بیرونی قرار گرفته است. ثانیاً، چنین برمی آید که مکان جغرافیایی «کنگدژ» ایرانی در دورگاه مشرق چنان نموده شده است که گویا با مکان «جمکوت» هندی که فاصله هر دو تا میانگاه خط اعتدال در «قبة» یا خط زوال «اوژین» - «شاپورگان» / ۹۰ (= ۱۸۰) درجه می باشد، برابر گرفته شده است. در حالی که، میانگاه زمینی یا «قبة» ایرانی، چنان که گذشت و بیاید، همانا شهر «ری» بوده است؛ فلذا فاصله «کنگدژ» تا آنجا (- ری) ۹۰ درجه خواهد بود، نه تا «شاپورگان» و خوارزم و جز آنها. یک چنین پنداشت و انگاشتی را نیز سهواً چنان که یاد خواهیم کرد، دانشمندان معاصر (نالینو

۱. مفاتیح العلوم (طبع فلوتن)، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

و کراچکوفسکی) داشته‌اند، و بدتر این که آن را به بیرونی بزرگ نسبت داده‌اند. اما آنچه از گزارش خوارزمی مؤید نظر ماست، صرف نظر از بیان ریاضی جغرافیایی مزبور، همانا «کنگدژ» را در فصل «نجوم و هیئت» از کتاب خود یاد نموده، که لابد نشانگر کاربرد علمی و آزمون عملی، آنهم در زمان او، خصوصاً گنجیدن آن در جزو مقولات مذکور بوده است.

«سیاوش»، افسانه‌ای بیش نبوده و نیست، اما «کنگدژ» خواه احیاناً وجود حقیقی داشته یا مطلقاً نداشته، خود یک واقعیت نجومی در تاریخ علم ایران بوده باشد. رفتن سیاوش اساطیری به توران و ترکستان (= خوارزم) داستانی بیش نبوده و نیست، اما مبدأ تاریخ خوارزمیان، مبتنی بر آن واقعیتی تقویمی بشمار است. پژوهشگر بزرگ ایران، بیرونی خوارزمی ارقامی از برای آن یاد کرده، که متأسفانه خود انتقادی در مورد آنها ننموده است. در هر حال، چنین گوید: «خوارزمیان، مبدأ تاریخ خود را از ابتدای آبادانی (= عمارت) آنجا، نهصد و هشتاد (۹۸۰) سال پیش از اسکندر حساب کردند. آنگاه، پس از آمدن سیاوش که نود و دو (۹۲) سال پس از آبادانی آنجا بود (یعنی ۹۲ - ۹۸۰ = ۸۸۸ سال پیش از اسکندر) گرفتند. سپس به ایرانیان (= فارسان) در تاریخ کیخسروی به نام «شاهیه» اقتدا نمودند»^(۱). با این حساب، چنانچه در نقل ارقام بیرونی، خصوصاً ۹۲ سال مزبور، اشتباهی در متون رخ نداده باشد، تاریخ تقریبی بنای «کنگدژ» سیاوشکرد حدود ۳۲۰۰ سال پیش از این، یا دقیق‌تر ۱۲۱۰ سال قبل از میلاد مسیح بوده است. بدیهی است که نقل این اعداد را نباید حمل بر صحت تاریخی و تقویمی آن کرد. به نظر ما، یک چنین مبدأ تاریخی (۱۳۰۰ سال ق.م) برای خوارزمیان، خصوصاً ۱۲۰۰ سال یا سده سیزدهم (ق.م) برای تاریخ بنای «کنگدژ» افسانه‌ای در نزد ایشان، اگر نه اشتباه، قطعاً تهی از گراف و اغراق نیست. زیرا چنان که اشاره رفت، آن کاخ سکایان شرقی که بر گرتۀ کاخ «هگمتان» مادان غربی ساخته آمده بود، نمی‌تواند دست کم پانصد سال زودتر از مادر خود زاده شود.

«کنگدژ» اوستایی سکایی در مفهوم نجومی و جغرافیایی خود، یعنی مبدأ نیمروزان (= نصف النهار)ها یا آغازگاه خط اعتدال مشرق به مغرب، و، به تعبیر امروزی

۱. الآثار الباقیه عن القرون الخالیة، ص ۳۵.

«گریویچ» اوستایی ایران در روزگار باستان است. قرائن تاریخی، چنان که از فصول *تاریخنامه نجومی* [کتاب تألیف راقم سطور] حاصل می‌شود، حاکی از آن است که نخستین قوم از اقوام ایرانی همانا مادان ایرانزمین و مغان بابلی مآب و ستاره‌شناس ایشان بودند که با برخورداری از دانش و فرهنگ نجومی میانرودانی و بابلیان، شالوده‌های هیئت‌شناسی و ترصّدات فلکی و تحدید نهایات اماکن را، احياناً، برای تصحیح مسافتات و تدقیق اوقات و جز اینها و مانند اینها، موافق با سطح اطلاعات علمی آن روزگار پی‌ریزی کردند. از روی گمان و حدس، زیرا سندی برجای نمانده، چنان که در جای دیگر یاد کرده‌ایم، مادان و مغان ایران برای مبادی طولی خود، البته موافق با شناختها، دانسته‌ها، روشها و شیوه‌های ابتدایی آن زمان، ولی قطعاً متأسی و متأثر از بابلیان، گویا چنان که از برخی قرائن برمی‌آید، خود شهر «بابل» را - در غرب ایرانزمین - مبدأ نیمروزان و در حساب طول یابی به کار می‌داشتند. تا آن که این مبدأ از غرب ایران به دورگاه شرقی آن، و ظاهراً به «کنگدژ» سکایی تورانی انتقال یافت.

زمان چنین تحوّل و تدهووری احتمالاً بایستی مقارن با اتخاذ رسمانه دین «زرتشت» فریانی، تدوین اولی اوستا توسط مغان در پیوندگاه شرقی و غربی ایران - یعنی چنان که مکرّر در مواضع متعدد [از کتاب مؤلف] یاد گردیده، «رگه» یا *ری باستان* - همزمان با اصلاح و تثبیت گاهشماری اوستایی جدید در میانگاه سده پنجم (ق.م) در امپراتوری هخامنشی بوده باشد. این زمان و تاریخ، از لحاظ پیشرفت دانش هیئت و نجوم بابلی - مغانی از آنرو محتمل‌تر است که تقسیم دائرة البروج به ۳۶۰ درجه، درست در همین زمان و در امپراتوری هخامنشی صورت تثبیت یافت، که لابد از برای حساب مبادی أطوال و عروض و اوقات و جز اینها کاربرد علمی و عملی هم پیدا کرد^(۱). اما شهر «ری» مغانی یا *مسمغانی* نیز از مبادی و مآخذ نیمروزانی بوده، بدین سان که در میانه خطّ اعتدال به فاصله ۹۰ درجه شرقی به مبدأ «کنگدژ» و همچند آن در نیمه غربی بشمارآمده است. علاوه بر آن، چنان که در بخش پیشین گذشت، به نشانه راستای شمالی - جنوبی شاهین ترازوی ایزد «رشن» بر چکاد البرز که همانا منطبق بر خطّ زوال مکان متصوّر می‌آید، آنجا به طور کلی «قبة» جهانی یا مرکز مبادی مختصات نجومی و جغرافیایی

1. cf: Van der Waerden: *The Birth of Astronomy*, Leyden, 1974, pp. 126, 196 204, 283.

توهّم شده است که همانند و همسان «قَبَّة» اوژین هندی می‌باشد، از اینرو شهر «ری» را که گویا رصدگاهی هم در آنجا بوده [«پیوست ۶»] همچون شهر «اوژین» در مفهوم «قَبَّة الارض» (= گنبد زمین) توان انگاشت که شرح آن از این قرار است:

* «اوژین» هندی، مبادی طول‌های شرقی

استاد بیرونی گوید: چون عرض جغرافیایی از نقطه‌ای که بالفعل وجود دارد، تا دایره‌ای اندازه گرفته می‌شود که نسبت به آن نقطه موجود است، آغاز و پایان آن محدود است. ولی چون طول جغرافیایی بر این دایره یا دایره‌ای موازی با آن اندازه گرفته می‌شود، و دایره خط گرد پیوسته‌ای است، و بالفعل نقطه‌ای بر آن وجود ندارد مگر این که نقطه‌ای بر آن فرض شود یا به چیزی جز آن دایره نسبت داده شود، بنابراین طول بالفعل آغاز و پایانی ندارد. چیزی که هست، چون بر سراسر دایره آبادانی نیست، این آبادانی از شرق و غرب پایانی دارد. کسانی که در این باره تحقیق کرده‌اند، به این نتیجه رسیده‌اند که دو پایان شرقی و غربی آبادانی تقریباً بر یک دایره از دوایری که بر دو قطب می‌گذرد واقع است، و آبادانی در نیمی از پیرامون زمین گسترده شده، و این خود اتفاق نیکی است، زیرا چنان شایسته است که مسافت کم‌تر، عرض نامیده شود و مسافت بیش‌تر طول. مردم دو ناحیه شرق و غرب طولها را از پایان آبادانی پیموده‌اند: مردم چین و هند و ایران از پایان شرقی، و مردم روم و یونان و مصر از پایان غربی؛ [از زمان بطلمیوس] پنج جزیره از جزایر دریای محیط معروف به اقیانوس و در مقابل سرزمین مغرب یعنی مراکش به نام «خالدات» و «جزایر سعدها» و «جزایر سعادت» [= جزایر «قناری» یا «کاناری» امروزین] خوانده می‌شود، و این جزایر با آن که از کرانه نزدیک دو بیست فرسخ فاصله دارد، اول آبادانی است، و بطلمیوس (ح ۱۵۰ م) بنابر همین مبدأ پایان شرقی را بر سر صد و هشتاد درجه قرار داده است. [«پیوست ۷»].

«و اما مردم مشرق زمین نیز چنین کرده و طول آبادانی را نصف دَوْر - یعنی ۱۸۰ درجه - گرفته و آغاز آن را از سوی خود شمرده‌اند، و از آن جهت طول آبادانی را نصف دَوْر گرفته‌اند که کسوف واحدی از ماه که در مغرب پایان شرقی یافت شود، بر مشرق پایان غربی نیز یافت خواهد شد، و میان طلوع و غروب تقریباً دوازده ساعت است. و

چون بین این دو مقایسه کرده‌اند، معلوم شده است که طول موضع واحد بنا بر محاسبه مردم مشرق، از بازمانده طول بنا بر محاسبه مردم مغرب، ده درجه بیش‌تر است. «فزاری» در زیج خود این تفاوت را سیزده درجه و نیم دانسته است. پس چون آغاز طول از جزایر «خالدات» گرفته شود، پایان نصف دُور تا پایان شرقی به اندازه همین زاویه فاصله پیدا می‌کند، و اگر آغاز از مشرق حساب شود، پایان نصف دور بر کرانه دریا در مغرب می‌افتد و به آن جزایر نمی‌رسد. به همین جهت طولهای شهرها اختلاف پیدا کرده و چنان شده است که طول «بغداد» را بعضی هفتاد درجه دانسته‌اند و بعضی هشتاد درجه^(۱).

«اوژین» شهری است در هند میانه از توابع استان «مالوا» که رصدخانه‌ای در آنجا دایر بوده است. این نام و جایگاه آن در نزد بطلمیوس قلوذی (ح ۱۵۰ م) شناخته می‌بود، سپس در عهد اسلامی بر اثر نقایص معهود خطّ عربی، در این نام «اوژین» (= اوجین) تصحیفی رخ داد، و به گونه «ارین» درآمد. کوهستان «میرو» در نزد هندیان، چنان که در ذیل «البرز» گذشت، همچون کوهی جهانی گسترده از مشرق تا مغرب، در میانگاه دو قطب شمال و جنوب انگاشته می‌شد، که بر خطی (نصف النهار) از مرکز آن به سوی جنوب و در راستای شهر «اوژین» تا جزیره «لانکا» («سراندیب» یا «سیلان» و «سری لانکا» کنونی) حسابهای نجومی صورت می‌پذیرفت. هندیان، آبخوست «لانکا» را چنین می‌پنداشتند که بر روی خط استوا، و در میانگاه دو پایانه آبادنی زمین واقع است و عرضی ندارد (یعنی خطّ اعتدال آن موازی و منطبق با معدل النهار است). همان گونه که رشته کوهستان شرقی - غربی «میرو» آبادانه زمین را در عرض به دو نیم شمالی و جنوبی تقسیم می‌کند، خطّ (نصف النهار) واصل از مرکز آن کوهستان (با گذر از شهر «اوژین») تا جزیره «لانکا» آبادانه زمین را در طول به دو نیم شرقی و غربی تقسیم کند. پیداست که فاصله «لانکا» در میانگاه آبادانه زمین و بر روی خطّ استوا، از دو سوی شرقی و غربی به یک فاصله، یعنی ۹۰ درجه پنداشته می‌شده است. اما آن دو سویگانه شرقی و غربی، یکی «ژمکوت» یا «جمکوت» («یسه کوتی»، گویا: قلعه «جم») / دژ «جمشید» / «ورجمکرد» هندی [؟] برآمدنگاه خورشید و ستارگان، و دومی «رومک» (مأخوذ از

۱. تحدید نهایات الاماکن، ص ۱۲۹-۱۳۰.

واژه «روم» فروشدنگاه خورشید و ستارگان، نام داشته است. «جمکوت» در پایانه شرقی آبادانه زمین به فاصله ۹۰ درجه تا میانگاه یا نیمروزان «لانکا»، درست در نقطه مقابل و متناظر با جزایر «خالدات» بطلمیوسی در دورگاه مغرب باشد، که پیداست ۱۸۰ درجه با آن فاصله دارد، و لاکن چنان که گذشت اختلاف أطوال نظر به مبادی شرقی و غربی بسی پیش آمده است.

«لانکا» موافق با داستان «رامایانا»، نشیمنگاه اهریمن، یعنی «ژاون» است، و آن دژی پیچاپیچ (= لایبرنت) و به بلندی سی جوژن باشد، که «ثکت برد» یا «جاونکت» نام دارد. اما خط نیمروزان یا «نصف النهار» جاونکت یا اهرمنگاه و دژ آبخوستی «لانگا» هندی که از شهر «اوژین» در اُستان «مالوا»ی هندوستان می‌گذرد، خود مبدای طولی مشرقیان گردید که همانا به نام شهر رصدگاهی «اوژین» (= اوجین) نسبت و شهرت یافت، و چون آن نیمروزان را متقاطع با خط استوا (در «لانکا») می‌پنداشتند، همان را و همان جا (نقطه تقاطع) را نوک گنبدی بر فراز زمین انگاشتند که از هر سوی زمین (چهار سوی آن) به یک فاصله است؛ و این وضع در تعبیر منجمان عهد اسلامی «قُبَّة الارض» (= تیرک یا گنبد زمین) یا اختصاراً «قُبَّه» (= تیرک / گنبد) نام یافت، که چون بر فراز شهر «اوژین» پنداشته می‌شد، همانا «قُبَّه اوژین» نیز نامبردار گردید، تا آن که در خط عربی دچار تصحیف شد و به «قُبَّه ارین» یا «ارین» دگرگشت، و در زیج‌ها هم بدین گونه (ارین) صورت ضبط یافت. داستان تیرک یا گنبد زمین «اوژین»، که عجیب می‌نماید، به همین جا پایان نمی‌پذیرد. زیرا با مرور دهور یک سلسله مفاهیم اشتباهی و وقایع انحرافی بدان پیوسته آمد، که با همه این احوال، هسته یا جوهر یک حقیقت هیئت - جغرافیایی در آن منطوی بود، و همین موضوع درست و نادرست (= ضدین) در آن، باعث یکی از بزرگ‌ترین اکتشافات بشری، یعنی کشف آمریکا گردید. «بیرونی» در زمان خود گفته است:

«این شهر اوژین که آن را در جدولها بر دریا یاد کنند، همانا با ساحل حدود صد جوژن فاصله دارد، و فاصله‌اش تا معدل النهار (استوای سماوی) بسیار است، و بسا که در باب مبادی طول آبادانه زمین از این «اوژین» چه از سوی شرقی و چه از سوی غربی آراء مختلف و مختلط است، چندان که امر واقع تشخیص‌پذیر نباشد. البته، آنان که خط

ابعاد شهرها را در طول از این مبدأ آغاز می‌کنند، در میان ایشان خلافتی بدیده نیاید. در خصوص عرض جغرافیایی «اوجین» [باید گفت که] یعقوب بن طارق، در کتاب ترکیب الافلاک خود، آن را ۴ جزو و ۳ خمس یاد کرده، که نگفته شمالی است یا جنوبی، و لاکن ما دیدیم که خود هندیان در این که آن مقدار ۲۴ درجه و با خورشید در منقلب صیفی مماس است همداستانند. در هر صورت، نیمگاه آبادانه زمین در طول بر روی خط استوا در نزد منجمان به «قبة الارض» اوژین معروف است، و آن دایره بزرگی که از آن بر قطب می‌گذرد نیمروزان «قبة» خوانند، هر چند که زمین بنا بر شکل طبیعی خود شایسته [کذا] جائی را به نام «قبة» ندارد، بسا که از بابت تساوی فاصله آن از دو پایانه آبادانی زمین در سوی‌های شرقی و غربی چنین نامی یافته است، همچون فواصل نوک خیمه گاه یا گنبد نسبت به ارکان آن. اما خود هندیان این واژه «قبة» را مقتضای مفهوم آن در زبان ما بکار نبرند، منتها لازم است که گفتار مشرقیان درباره آن معتبر شمرده شود، زیرا دیگران از آن یاد نمی‌کنند و گفته‌اند که آن به اندازه $1\frac{1}{3}$ ساعت (یعنی ۲۰ درجه) در مشرق «بغداد» است. پس هنگامی که از «قبة» سخن به میان آید، آغاز محاسبه طول از مشرق است، و در این کار هیچ زیانی نیست، زیرا مسأله به اتفاق و یک سخنی باز می‌گردد، نه به اختلاف. متعصبان در «سند هند» نسبت به قبة، که تنها به نام بس می‌کنند، بی‌آن که بدانند صاحب نام چیست، چیزهایی باور دارند که در علم هیئت روا نیست و علوم طبیعی مخالف آن است. محاسبات «سند هند» در اصل برای قبة بوده است که آن را میانه آبادانی می‌دانستند، و اتفاق کلمه داشتند که قبة بیست زمان (= ۲۰ درجه) یعنی $1\frac{1}{3}$ ساعت در مشرق بغداد است.

باری، در عهد اسلامی بنیاد و روشهای هندی به عنوان «سند هند» نخست بار توسط «فزاری» (ح ۱۷۰ ق) کاربرد یافت. خوارزمی ریاضیدان بزرگ عصر «مأمون» عباسی نیز جدولهای نجومی خود - «السند هند الصغیر» را بر پایه همان نظام هندی نهاد. بدین سان، تا هنگام پذیرش و تثبیت نظام نجومی و جغرافیایی یونانی در عهد اسلامی، حساب طولها با آغاز از خط نیمروزان «اوزین» یا «ارین» یا گنبد زمین (= قبة الارض) در «لانکا» سنجیده می‌شد. اما خود آن جزیره یا شهر «اوژین» نظر به نگه نداشتن نام هندی‌اش از سوی مسلمانان، و دورسازی سهوآمیز آن به سمت مغرب با گذار بر روی

خطّ استوا، سرانجام به جایی رسید که بنا بر انگاشتهای ایشان مکانی در میانه هند و حبشه اشغال می‌کند. به علاوه، این واژه «ارین» رفته رفته معنای «مرکز» به خود گرفت و نقطه اعتدال مطلق پنداشته شد. با همین وضع، حسابات این خطّ زوال سند هندی با مبدأ شرقی خود، یعنی نگره «قَبَّة» زمین موجود در «ارین»، از طریق زیج‌های عهد اسلامی به اروپای اواخر سده‌های میانه راه پیدا کرد، و تا روزگار «کریستف کلمب» تداوم یافت، و به نتایج شگفت‌انگیزی فرجامید. زیرا بر اثر ترجمه‌های ادلارد باثی (ح ۱۱۱۴ م) و ژرارد کرمونی (۱۱۱۴ - ۱۱۸۷ م) از جداول نجومی خوارزمی و فرغانی و جز اینان، نگره «قَبَّة»ی ارین با همان دورشدگی مزبور نه تنها در آثار دانته ایتالیایی تأثیر نمایان گذاشت، که همانا در تحلیل نهائی منجر به انگیزش و راهبری کریستف کلمب در کشف قاره جدید گردید. البته این اکتشاف نه از موضع درستی حسابهای آن نگره، که اتفاقاً به سبب نادرست بودن آن حسابها رخ داده». این بود گزارشی جامع درباره «اوژین» گنبد زمین، که زمانی استاد بیرونی کتاب *طالع قَبَّة الارض و حالات الثوابت ذوات العروض* را راجع بدان برای یکی از منجمان گرگان نگاشته بوده است.^(۱) [← پیوست ۸]

اینک، با تصویری که از مفهوم گنبد زمین، یا نقطه تقاطع خطّ اعتدال و خطّ زوال در میانگاه پهنه زمین و طاق آسمان به پندار و انگار هندیان باستانی فرامودیم، می‌توان به «کنگدژ» اوستایی بازگشت که کمابیش همان تصویر از مطاوی آن کتاب بدست می‌آید. اما باز یاد باید کرد، چنان که گذشت، که «جمکوت» هندیان در دورگاه مشرق از آغاز خط اعتدال تا میانگاه «اوژین» همچند راستای خود در نیمه غربی است. «کنگدژ» ایرانیان نیز در دورگاه مشرق از آغاز خطّ اعتدال تا میانگاه شهر «ری» (مرکز «البرز») باید همچند راستای خود در نیمه غربی باشد. ابو عبدالله خوارزمی کنگدژ را در جزو شروح و تعاریف راجع به «قَبَّة» یاد کرده، و گفته است که دورترین شهر در مشرق زمین و همانا در دورگاه سرزمین چین و وقواق است». چنین نماید که همان فاصله مفروض برای دورگاه

۱. تحقیق ماللهند، ص ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۲، ۲۶۹. / *تحديد نهايات الاماکن*، ص ۱۷۸، ۱۷۹ و ۲۵۶. / *التفهيم*، ص ۱۹۳ - ۱۹۴. / *مفاتيح العلوم*، ص ۲۱۷ - ۲۱۸. / *تاريخ الادب الجغرافي*، ص ۷۲ - ۷۳ و ۷۴ - ۷۵. / *تاريخ نجوم اسلامي* (نالینو)، ص ۱۹۵، ۲۰۵. / *کارنامه بیرونی* (اذکائی)، ص ۳۲.

شرقی را در مورد آن قایل بوده، و در خصوص «اوژین» یا «قَبّه» که محاذی «باره» در دریا یاد کرده، آن را همطول با «خجند» در خوارزم و «شاپورگان» دانسته است^(۱).

این بدان معنا است که شهرهای مذکور بر همان خطّ زوال یا نیمروزان «اوژین» و «لانکا» باشند، که با نگره راجع به وجود جایگاه «کنگدژ» در جایی از خوارزم یا ترکستان بکلی متناقض و مغایر است. استاد بیرونی، درباره «اوژین» گوید که هندیان آن را در رُبع پایانه شرقی نهاده‌اند، که با حساب از مبادی مغربیان، خواه از ساحل بحر محیط و یا از جزایر خالدهات، بکلی تفاوت پیدا می‌کند. از اینرو، با جمع این مبادی متفاوت بهیچ رو «شاپورگان» و «اوژین» روی یک خطّ زوال یا نیمروزان واحد نمی‌تواند باشد و این امر هرگز تحقق نمی‌یابد. اما از «ژمکوت» که یعقوب طارق و فزاری آن را در شهری به نام «تاره» (همان «باره»ی خوارزمی) بر دریا یاد کرده‌اند، مطلقاً اثری در کتابهای هندی نیافتیم. زیرا «کوت» نام قلعه است، و «ژم» فرشته مرگ باشد، پس همانا که از آنجا بوی (بهشت) کنگدژی به مشام آید (= فائّه یراح منها روایح کنگدژ) که ایرانیان یاد کنند کیکاووس یا جم در دورگاهان مشرق فراسوی دریا ساخته، و این که کبخسرو در پی افراسیاب ترکی از آن گذشته، و هنگام پارسایی و کناره‌گیری خود از پادشاهی بدانجا رفته است. از همین روست که «دژ» در فارسی نام قلعه است، و ابو معشر بلخی زیچ خود را بر آن جایگاه (کنگدژ) نهاده است.^(۲)

بیرونی چنان که ملاحظه شد و تا آنجا که ما یافته‌ایم، بیش از همین عبارت راجع به «کنگدژ» نفرموده، یا به سخن دیگر، بیرونی نگفته است که «کنگدژ» ایرانی در همان مکان جغرافیایی «جمکوت» هندی به فاصله ۹۰ درجه تا خطّ زوال «اوژین» واقع است، ولیکن بزرگ‌ترین دانشمند محقق در تاریخ نجوم اسلامی، یعنی شادروان کرلوفونسو نالینو ایتالیایی، چنین تفسیر بی‌موردی را راجع به عبارت بیرونی کرده، و به تبع او فقید کراچکوفسکی دانشمند شوروی بدین لفظ و مضمون آورده‌اند: «بیرونی به جای جمکوت همانا کنگدژ افسانه‌ای را بر نهاده، و در کتاب تحقیق ماللهند (ص ۱۵۷) گفته است که ابو معشر اوساط را در زیچ خود بر دایره نصف النهار قصر کنگدژ نهاده است که به گفته ایرانیان، کیکاووس یا جمشید آن را در دورترین نقاط مشرق بر روی خط استوا و

۱. مفاتیح العلوم، ص ۲۱۷ - ۲۱۸.

۲. تحقیق ماللهند، ص ۲۵۹ - ۲۶۰.

به فاصله ۱۸۰ درجه در مشرق جزایر خالدات و ۹۰ درجه در مشرق قُبَةُ «ازین» بنا کرده بوده است، و محتمل است که ابومعشر نیز در این کار از زیج شاه پیروی کرده باشد^(۱). باید گفت که اولاً «دورترین نقاط مشرق» در عبارت بیرونی، موهم به اینهمانی جغرافیایی «کنگدژ» و «جمکوت» نیست، بلکه وی با تشبیهی بالکنایه هر دو را مفهومی واحد و مماثل در میان دو ملت هند و ایران نموده است. ثانیاً، بیرونی بهیچ رو نگفته و حتی عبارت او موهم بدین نیست که «کنگدژ» بر روی خط استوا بنا شده بوده است (!؟). ثالثاً، بیرونی آن را به فاصله ۹۰ درجه در مشرق «قُبَةُ» اوژین یاد نکرده است. عبارت «بیرونی» همان است که ما نقل کردیم، او فقط گفته است که «کنگدژ» ایرانیان نیز در دورگاه مشرق - یعنی «مشرق ایشان» - نهاده آمده است. جالب آن که نالینو، با این تفسیر و هم آلود، خود او در هامش همان فقره به همکارش «سدیو» تاخته است که درباره وجه اشتقاق «کنگدژ» و علت انتخاب طول آن محل افسانه‌ای به عنوان مبدأ طولها نظریات سرپا «غلط» و «وهم» آمیز ابراز داشته است (!).

آنچه از تفسیر شادروان نالینو به همان اندازه خبردهی بیرونی در باب ابتدای اوساط و اطوال ابومعشر به مبدأ نیمروزان «کنگدژ»، واقعاً ارزشمند است، و اساس فرضیه پژوهشی ما در این گفتار همان باشد، این است که به درستی احتمال داده است که «ابومعشر نیز در این کار از زیج شاه پیروی کرده باشد». این سخن بدان معناست که زیج شاه ایرانیان که بیرونی هم در اقتدای خوارزمیان به تقویم «شاهی» کیخسروی بدان اشارت کرده، همانا اطوال جغرافیایی و اوساط نجومی را به مبدأ نیمروزان «کنگدژ» اوستایی در حساب گرفته بوده است. پس، «گرینویچ» اوستایی همان «گرینویچ» عهد ساسانی است، زیج ابومعشر عهد اسلامی هم بر آن اساس بوده، و این مبدأ تا عهد متأخر هم کمابیش مأخذ حساب بشمار آمده، چندان که کراچکوفسکی گوید: چنان که از کتابی فارسی در جغرافیا به نام آیین اکبری نوشته شده در هند، بر می آید، گویی این دژ (کنگدژ) هنوز در پایان سده ۱۶ میلادی وجود داشته است^(۲).

۱. تاریخ نجوم اسلامی (ترجمه احمد آرام)، ص ۲۳۴. / تاریخ الادب الجغرافی، ص ۷۳.

۲. تاریخ الادب الجغرافی (ترجمه صلاح الدین عثمان هاشم)، ص ۷۴.

(ج). استنتاج و استدراک

۱. تقسیم پیشین زمین در اساطیر ایرانی، میان «تور» (مشرق) و «ایرج» (میانه) و «سلم» (مغرب) که «ایران» در میانگاه جهان باشد، خود دال بر آن است که «قبة» موهوم جهانی در مرکز «ایران شهر» است. در تقسیمات پسینی، «ایران شهر» در میانگاه هفت کشور به عنوان «خونیرث» یاد گردیده است.

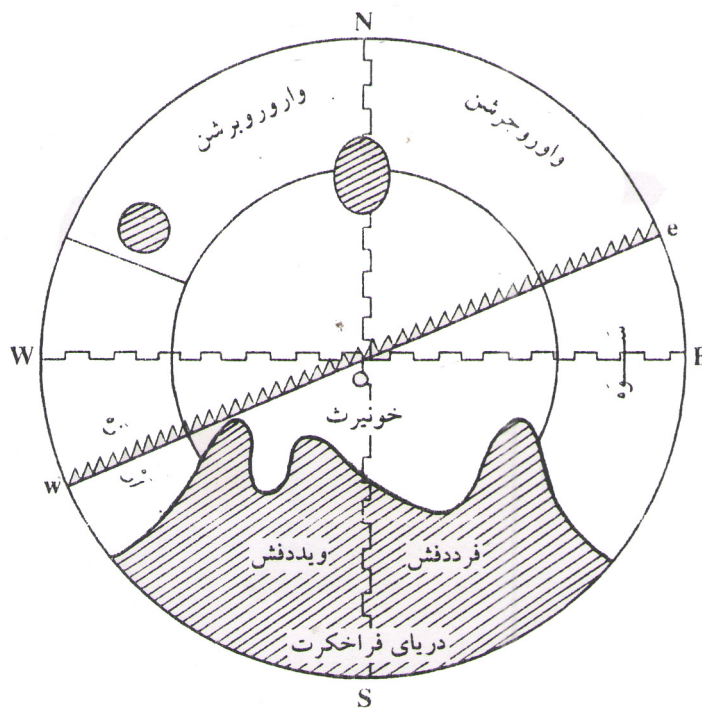
۲. کوهستان جهانی «میرو»ی هندی و البرز ایرانی در جزئیات کمابیش همسانی دارند، و اساطیر راجع به هر یک نیز کمابیش همانند است. «جمکوت» هندی در پایانه شرقی آبادانی زمین و در آغازگاه «میرو» نیز همسان «کنگدژ» ایرانی در دورگاه مشرق و در آغازگاه «البرز» آمده است، که معنای آن به گفته «بیرونی» قلعه فرشته مرگ (= جم + کوت) باشد. لیکن به نظر ما، ظاهراً بایستی آن را همان قلعه «جم» یا «جمدز» معنا کرد، و از آنجا که «جم» در اساطیر هند و ایرانی بکلی مشترک است، اگر در زمان بیرونی «جم» در مفهوم فرشته مرگ تداول داشته، بآسی نیست، زیرا اساساً مقولات معادشناسی (= اسکاتولوژی) چندی به هر دو جایگاه افسانه‌ای «جمکوت» و «کنگدژ» و ایضاً «جمکرد» و *ندیداد* باز بسته است؛ آن یک روایت را هم از یاد نباید برد که گوید کنگدژ را «جم» ساخت. یکی از آن مقولات، چنان که خود بیرونی در تشبیه بالکنایه خویش یاد کرده، که از «جمکوت» روایح بهشتی «کنگدژ» می‌آید، دلیلی قاطع بر وجود اسطوره‌ای یک «بهشت» در اقصای شرق، در نزد ملت‌های مشرق زمین است. «بهشت کنگ» یا «هوخت کنگ» یا «کنگدژ» به مثابه اوتوپییای باستانی، همان است که در نزد ابن سینا به عنوان «بهشت فرشتگان» و در نزد سهروردی به عنوان «ناکجاآباد» تقریباً با همان اوصافی یاد شده، که از جمله گویند جایگاه امشاسپندان و جاودانان در آنجاست، و جز اینها. اما متحرک بودن «بهشت کنگ»، صرف نظر از جابجایی آن در اقصای شرق ایرانزمین، موافق با خصلت‌های اسطوره‌ای «ناکجاآبادی»، و بر اثر گسترش پیاپی فضای زمینی و سرزمینی ملل صاحب اسطوره، احتمالاً ناشی از دورسازی‌های آن به اقتضای «مبدأ» نیمروزانی‌اش، ایضاً مطابق با جابجایی (ناکجا آبادی) اساطیری آن، همان گونه که در مورد «جمکوت» و بالاخص در مورد «قبة» اوژین از دیرباز تا عهد رنسانس مغرب زمین رخ داد.

۳. جایگاه‌شناسی «کنگدژ» در نواحی خوارزم و ترکستان و اثبات جغرافیایی آن راجع است به وجود احتمالاً حقیقی دژی بدین نام؛ ولاکن وجود اساطیری اش جایی در دورگاه مشرق از لحاظ نجومی مربوط به این است که مبدأ نصف النهار و برآمدنگاه خورشید بشمار می‌آمده است. «جنبا» بودن آن در افسانه (ناکجا آبادی) ممکن است اشاره به انتقالی بودن مکان مبدأ آن باشد، چنان که گذشت.

۴. «آرامگاه مهر» بر چکاد البرز که تنومندان آسمانی «گرداگرد» آن بچرخند، مبین مفهوم «گنبد» و این موضوع بدیهی است. در خصوص «قاف» نیز همین آمده است، و بیرونی باز در جای دیگر همسنجی روشنگرانه‌ای بیان داشته، که اینک با نقل آن تردیدی در این باب نماند: «یاد کنند که میرو در میانگاه جهان‌های چارگانه در چارسوی جای گرفته که از پایین چارگوش و از بالا دایره‌سان (= گنبدی) است، و درازای آن ۸۰۰۰۰ جوژن باشد. سوی جنوبی آن که جهان ما در آن واقع است، یاقوت آسمانگون و سبز بودن آسمان به همین سبب است. این کوه «میرو» میانگاه زمین است، اما «قاف» که عوامیان ما آن را چنین نامند در نزد هندیان «لوکالوک» باشد، که پندارند خورشید از آن جای روی به سوی کوهستان «میرو» به گردش پردازد. همانند این را مجوسان «سغد» باور دارند، بدین که کوه «اردیا» پیرامون جهان است و برون آن «خوم» همانند مردمک چشم باشد. در آن و فراسوی آن، تهیگان است، و در میانه جهان کوه «کرنگر» همانا کرسی ملکوت در میانه اقلیم ما و اقلیمهای ششگانه باشد.» (تحقیق ماللهند، ص ۲۰۶).

۵. کاخ صد ستون در دل البرز ظاهراً اشاره به کاخ «کاووس» است، که گویند در «قاف» یا هم در البرز بساخت، و آن خود ممثّل افلاک سماوی بوده، هم بدان سان که «زیگورات» بابلی، «هگمتان» مادان و جز اینها [-رش: کیانیان: شهر زیبای افلاطون؛ شماره هفت «معین»]. اما تمایل پَرَوَند «البرز» به مثابه دایرة البروج (we) نسبت به راستای خطّ اعتدال (WE) در انگاشت اوستایی، اتفاقاً درست مطابق با وضع هیئتی آن و همان است که باید باشد، و این خود دالّ بر وجود مفهوم «میل» دایرة بروج و راهگذار آفتاب (ح ۲۳/۵ درجه) در نزد باستانیان است. اینک، پیش از تصویر نمایشی زمین و هفت کشور و مبادی مختصات، برخی ارقام طولی برای مقایسات احتمالی یاد می‌گردد:

- طول بغداد نسبت به «قبة الارض» اوژین / ۲۰ درجه، یا $\frac{۱}{۳}$ ساعت در مشرق بغداد یا غرب قبة [بیرونی].
- طول ری یا «قبة» ایرانی نسبت به بغداد / ۷ درجه و ۲۱ ثانیه غربی [بیرونی].
- طول «قبة» ری نسبت به «قبة» اوژین تقریباً ۱۳ درجه غربی.
- بیرونی طول «بابل» را نزدیک و برابر با همان طول «بغداد» یاد کرده است.



نمای زمین و هفت کشور

و مبادی مختصات

(با استفاده از طرح‌های «بیرونی» و «مهرداد بهار»)

توضیحات:

۱. سَوَه ← کشور شرقی ← چین و هند.
۲. فرد دَفش
۳. وید دَفش
۴. اَرزَه ← کشور غربی ← میانرودان و روم.
۵. واو رو برشن
۶. واو رو جرشن
۷. خونیرث ← کشور میانی ← ایرانشهر.
- O ← مرکز مختصات، شهر «ری» یا «قُبَّة» جهانی ایرانشهر.
- SN ← خطّ زوال یا نیمروزان «قُبَّة» شهر ری مارّ بر چکاد «البرز».
- EW ← خطّ اعتدال، متقاطع در نیمگاه خود با خطّ زوال شهر ری در تیرک البرز.
- ew ← پَرؤند زمینی «البرز»، ممثّل پروند آسمانی دائرة البروج.
- E-e ← «کنگدژ» مبدأ طول اوستایی و ساسانی در ۹۰ درجه شرقی «قُبَّة» ری.

پیوست‌ها

۱. مفهوم «قُبَّة»

قُبَّة (cupola)، حسب تعریفی که بیرونی از آن بدست داده، نامی است وضعی که بر نیمگاه آنچه از رُبع مسکون با خطّ استوا تلاقی دارد، واقع شود. اما این «قُبَّة»، توهم شده بر بلندترین جای زمین، همانا مرکز عالم و حقیقت سُفلای آن است؛ یونانیان ابتداء آن را از ساحل اقیانوس گرفتند، که طول بابل (نزدیک بغداد) از آنجا هفتاد زمان (درجه) است؛ و بطلمیوس از جزایر خالادات بدان ابتدا کرده، که ده درجه تا ساحل دوری دارد؛ فلذا طول بابل از آنجا هشتاد زمان (درجه) می شود. در مکتب بطلمیوسی ذکر «قُبَّة» نرفته، بلکه همانا این مفهوم در نزد ایرانیان است، که حسابهای خود را از کتابهای هندیان نقل می کنند. [القانون المسعودی، ج ۱، ص ۵۰۴].

۲. کوه جهانی

دانشمندان اسطوره شناس در رمزپردازی آسمان گفته‌اند که کوه به آسمان نزدیکتر است؛ و به همین علت قداستی دوگانه دارد؛ فلذا بدین اعتبار جایگاه خدایان می‌باشد. در تمام اساطیر ملت‌های قدیم کوه مقدسی وجود دارد که نسخه یونانی آن «اولمپ» مشهور است. کوه غالباً نقطه تلاقی آسمان و زمین است، و بنابراین «مرکز»ی است که محور عالم از آن می‌گذرد، «کوه زادبوم» حسب اعتقادات بابلی، آسمان و زمین را به هم می‌پیوندند؛ واژه «زیگورات» سومری (با بُرج‌های مطبّق) به معنی «پدیدار از دور» خود نمودگار کوهستان جهان و همانا تصویری رمزی از کیهان بود، که هفت طبقه‌اش نشانگر هفت آسمان می‌باشد. [رساله در تاریخ ادیان (میرچا الیاده)، ص ۱۰۶ / مقدمه بر فلسفه تاریخ (همو)، ص ۳۰-۳۳].

جان هاملین طی گفتاری در باب معانی کوهها و تپه‌ها در کتاب «اشعیاء» (۱۴/۴۱) - مفهوم کوه مقدّس را در متون توراتی از جمله چنین فرانموده است: در عهد عتیق کوههایی می‌یابیم که اساس زمین‌اند؛ و در ادبیات شرق نزدیک باستان نیز این نظر در مورد کوهها دیده می‌شود، چنان که در افسانه گیل گمش از کوه «مَسُو» یاد شده، که هفت قلّه داشته، کوهی جهانی که محراب و حریم قدس خدایان بوده، و با آسمان پیوند داشته است. در بابل که تپه یا کوههای طبیعی نداشتند، معابد خود را به اسم «زیگورات»، شبیه به کوهها می‌ساختند (یعنی همان بُرج‌های مطبّق که جایگزین کوه جهانی بودند) آن معابد را «گنبد زمین» (= قُبّة الارض) می‌نامیدند. در سومری، زیگورات را «کور» یا «خورسگ» می‌گفتند، که به معنای برج مخروطی یا هرمی است. بزرگترین برج معبدی در میانرودان همانا «اتمانکی» (خانه سکوپایه آسمان و زمین) به تعبیر بابلی بوده است. معبد «اساگیلا» هم بدل از کوه جهانی ساخته شد، که بنای آن در «انومالیش» به وصف آمده است. در عهد عتیق جاهاى طبیعى، یعنی کوههای مقدّسی، برای نیایش «یهوه» دیده می‌شود، چنان که «طور سینا»، «صیون» اورشلیم و جز اینها یاد گردیده؛ ضمناً در عهد عتیق چهار بار از «زیگورات» بابل یاد شده، که بر روی هم حاکی از پیوند قلّه‌های آنها با آسمان می‌باشد. اشعاری نیز به نقل آمده که مشعر بر آرزوی رسیدن به اوج آسمان از فراز بُرج‌های بابلی است؛ در ضمن از آنها به عنوان «کوه انجمن» - یعنی مجمع خدایان

- یاد شده؛ بسا که معنای کوهها و تپه‌ها در کتاب اشعیا (۱۴/۴۱ - ۱۶) اشاره به همان زیقورات‌های شهرهای میانرودانی، بویژه بابل باشد. [*Journal of Near Eastern Studies*, (University of Chicago), vol. XO (Jan-Oct. 1954), pp. 186-187.]

در تمدن عیلامی ایرانزمین هم، چنان‌که از نقوش ماقبل تاریخی شوش (یکم) کاملاً پیداست، کوه مقدس نماد افق «شرقی - غربی» زمین است، که اجرام سماوی از فراز آن طلوع و در فرود آن غروب کنند [cf: *The Cambridge History of Iran*, vol. 2, p. 371.] و همچنین فهرست ماقبل الفهرست (اذ کائی)، ص ۱۷۶]. باید گفت که رساله‌ای هم در این خصوص نوشته «و. گائرت» انتشار یافته، به نام «تصاویر کیهانی در نقاشیهای ماقبل تاریخی: کوه زمین، کوه آسمان، ناف زمین و رودهای جهانی»

[*W. Gaerte. Kosmische Vorstellungen im bilde prähistorischer zeit, Erdberg, Himmelsherg, Erdnialiel und weltströme (in) ANTHROPOSE, IX, 1914, pp. 956-979*]

۳. کوه «میرو»

انگارش «هفت کشور» جهان بنیاد هندوایرانی دارد (در هندی «سپت دوپ» گویند) و هم اعتقاد هندیان باستان بر آن بود که یک رشته کوه «لوکالوکه» پیرامون جهان هفت «قاره» را فرا گرفته، در قاره مرکزی «جمبودویپه» کوهستان «مرو» (Meru) یا «سومرو» (Sumeru) قرار گرفته است. [*The Cambridge History of Iran*, vol. 2, p. 643]. کوهستان «مرو» هندوان (ودایی) که به مثابت کوه «اولمپ» (بغستان) یونانی است، کاملاً به لحاظ اوصاف با کوه جهانی «هربرز» (البرز) ایرانی (اوستایی) همانستی دارد؛ چه گرداگرد آن هم اختران و ستارگان رونده در گردش‌اند، چکاد کوه کیهانی اصلاً تنها بلندترین نقطه بر روی زمین نیست، بلکه مرکز و ناف زمین نیز هست. کوه «میرو» در مرکز عالم قرار دارد و ستاره قطبی بر فراز آن می‌درخشد؛ همان طور که در باورهای ایرانی کوه البرز در میانگاه زمین جای گرفته و با آسمان پیوسته است [ویسپرد (گزارش پورداوود)، ص ۱۱۶]. کوهستان «مروس» (Meros) در گزارشهای لشکرکشی اسکندر مقدونی به هندوستان یاد شده، که همانا مشرف بر شهر «نیسا» (Nysa) و حاکی از نژاد

بنیادگذار آن شهر بوده است؛ اما معنای «مرو» یا «مروس» را «ران» نوشته‌اند و گفته‌اند که در آن کوهستان گیاه «پیچک» به وفور می‌روید [ایران باستان (پیرنیا)، ۳/ ۱۷۷۷ - ۷۸]. طوسی همدانی (سده ۶ ق) در ذکر دیوان و پریان گوید که هندوان قایل به جایی بلند در زمین به نام «اورنگ» اند که آرامگاه دیو است؛ آن را قبة الارض گویند؛ زیر قطب شمالی کوهی است که آن را «میرو» خوانند آرامگاه فرشتگان است، برابر خط استوا و برابر اورنگ تا به کوه میرو بکشد [عجائب المخلوقات، ص ۵۱۰]. زاخائو افزوده است که خط مستقیم (مزبور) از لانکا به «مرو»، درجه نخست طول مطابق با نظام هندی، در «سوریاسیدهانته» (۶۲/۱) به وصف آمده است [India, v.o, p. 338].

۴. البرز = قاف

«قاف» اصلاً واژه‌ای است ایرانی مطلقاً به معنای «کوه»، چنان که kafo اوستایی /kaufa/ فارسی باستان /kōf/ پهلوی، از kaupas ایرانی کهن به معنای «کوه» باشند. کوفه (kaufa) فارسی باستان - چنان که در نامجای «کوفن» آمده - و «کوف» (معرباً «قاف») به معنای «برآمده» /پشته / کوژ / کوه» است. «کوف» (پهلوی) = کوه، «کوفاک» (= بلندی / برآمدگی) و جبهی از «کوه» و «کوهه» // «کوفه» (kaofa) ی اوستایی، و «قاف» صورت معرب کلمه می‌باشد. [Grundriss der Iranischen Philologie, B. 1, ab.2, 77, 73]. بنا به بوندهشن که کوهها از زمین روید، هشتصد سال سپری شد (طی چهار مرحله دویست ساله) تا «هراپرزئیتی» (= فرازگاه بلند، «هرا» + «برزیتی») که در اسم تنها با «البرز» کنونی قابل انطباق است، به ستاره پایه رسید. چکاد «هرا» که از ژرفای زمین فراخاسته، در میانگاه جهان و مرکز «خوانیرته» (= پشته ایران) است. تصویر جهان بدین سان، اصلی هندو ایرانی دارد؛ زیرا چنان که گذشت، در هند باستان اعتقاد بر این بود که رشته کوههای «لوکالوک» پیرامون جهان و هفت قاره را دربر گرفته، در مرکز آن «یامپودویپه» باشد که کوهستان «میرو» (یا «سومرو») جای گرفته است. در ایران، مدار اجرام آسمانی و سیارات موازی با زمین و مدور بر مدار کوه مرکزی است که خورشید هر روز بر چکاد آن می‌گذرد. چکاد «هرا» یا «هوکریا» (= نیکوکردار) جایگاه چنین وصفی تصور شده، در عین حال همین ستیغ جای استقرار پل چینوت یاد گردیده است.

کوه «هوکریا» در نزد ایرانیان همچون «محور عالم» (Axis Mundi) انگاشته شده، که در باستانی‌ترین زمان سابقه دارد. موافق با تصوّر محور مرکزی یا قطب، درخت جهانی (= شجره حیات) در نظر ایرانیان در مرکز اقیانوس جنوبی «واوروکشه» (= فراخکرت) مستقرّ می‌باشد، که «سیمرغ» بر فراز آن بال گشوده است.

[The Cambridge History of Iran, vol. 2, pp. 643-44]

بیرونی گوید که در کتاب *دلیل الدنيا والآخرة*، از جمله آمده است که کوه «قاف» بر جهان فراگیر است، و آن از دامنه تا چکاد - که هشتاد فرسنگ است - از زمرد سبز باشد، سبزی آسمان هم از پوشش سبزی آن است؛ و پندارند که دیوان و پریان آن را از زیرجد برآورده‌اند؛ شمنان هند (بوداییان) هم مانده این قول را درباره کوه بلندی گویند، که در نزد ایشان زیر قطب شمال باشد، چهار پهلوی آن از یاقوتهاست (که این توصیف همان کره «میرو» است) و همان «لوکالوکه» مذکور است که جداگر بین دو جهان نور و ظلمت می‌باشد [الجواهر فی الجواهر (طبع الهادی)، ص ۱۶۹ - ۲۷۱].

مطهر مقدّسی پس از نقل آراء معتزلیان درباره پل «صراط» (چینود) در خصوص «میزان» (= ترازو) به نقل از ابن عباس آرد که هر کفه آن صفحه‌ای از زمین است؛ یکی از آن دو «ظلمت» و دیگری «نور» باشد، عمود آن میزان فاصل بین مشرق و مغرب؛ و همانا آویخته از عرش است [البدء والتاریخ، طبع کلمان هوار، پاریس، ۱۹۰۵، ج ۱، ص ۲۰۵].
همو در موضع نقل آیت «رواسی فی الارض» و «الجبال اوتادا» از قول مفسّران آرد که مراد همانا «کوهی پیرامون جهان» باشد، ساخته از زمرد سبز؛ و آسمان بر آن اشکوب گشته است. گروهی گویند که فراسوی آن جهانها و آفریدگان باشد، آفتاب در آن غروب کند و از آن طلوع نماید؛ و پیشینیان آن کوه را به فارسی «البرز» نامیده‌اند [همان، ۴۶/۲] و گویند که یاقوت از کوه «قاف» برآید، که از زمرد سبز است [همان، ۴۹/۲]. سپس در بیان اسطوره «جمشید» نقل کرده است که کوه «البرز» همان کوه «قاف» باشد، که فراگرد زمین را در بر گرفته است [همان، ۱۴۰/۳].

هانری گُربن هم در بیان «جسم هورقلیائی» و نگره «ارض ملکوت»، البرز را همان «هرابرزئی» اوستایی دانسته، که طی هشتصد سال از زمین فراروید، کوه کیهانی ایرانزمین است که جایگاه ایزدان و فرشتگان باشد و از آسمان جدا نیست، همان کوه

«هوکریه» ایرانویج است که مفاهیم معادشناسی بدان وابسته است؛ پدیده نجومی نیست، بلکه نظر به پل «چینود» بودن البرز، مطلب بر سر طلوع خلود است. [Spiritual Body and Celestial Earth, pp. 25-27]. سپس گوید «اقلیم هشتم» که مورخان قدیم آن را یک منطقه اسرارآمیز وصف کرده‌اند، خود با «ارض بلاد زمرد» مطابق باشد؛ دو شهر «جابر سا» و «جابلقا» که روایتها درباره آنها فرآمده، هم در آنجا قرار دارند؛ اینک ما شهر سومی نیز به نام «هورقلیا» بدانها می‌افزاییم. جابلقا و جابرسا را تحت کوه «قاف» مادر کوهها یاد کرده‌اند، که همین خود با «البرز» اینهمانی دارد؛ و همان مفاهیم معادشناسی (پل چینوات) و سایر تعبیر و رموز حکیمان و عارفان اشراقی ایران بدان باز بسته است [همان، ص 73-74].

۵. کاخ «کنگ».

مرز جهان (ulima thule) آخرین حد رُبع مسکون از سمت غرب در نظر جغرافیدانان اسلامی، همان جزایر «خالدات» بوده است؛ و در نظر اروپاییان (رومیان قدیم) هم Thule نام جزیره‌ای افسانه‌ای واقع در شمال اروپا است، که آن را مانند «کوه قاف» سرحد جهان تصور می‌کردند (که مراد کوههای «قافقاز / قفقاز» می‌باشد). به نظر می‌رسد که در قرون اولیه اسلامی مفهوم جابلقا و جابلسا مبین دوری بین دو نقطه، یکی در اقصای شرق و دیگری در دورترین نقطه غرب، بر لب دریای معلق که گرداگرد زمین را فرا گرفته بوده است. به لحاظ نامشناسی گویا آنها را با «جای بلقا» (یعنی جایگاه بلغارها) و «جای برسالا» (برلاس‌ها) برابر گرفته‌اند. همچنین، گویا تعبیر «مشرق و مغرب» یا «مشارق و مغارب»، ناشی از اعتقاد بطلمیوسی به سکون و مرکز بودگی زمین باشد [اسکندر در ادبیات، ص ۳۲۷، ۳۵۷ و ۳۵۸].

شادروان دکتر مهرداد بهار در گفتار «کنگدژ و سیاوشگرد» که در شاهنامه به وصف آمده، از جمله بدین نکته اشاره دارد که نام «کنگه»ی اوستایی ربطی به «کنگدژ» سیاوشی ندارد، شهری که تا عهد کیخسرو متحرک بود؛ و باید توجه داشت که آن شهری بر زمین نبوده، بلکه در آسمان قرار داشته: «سیاوشگرد» هم عیناً به صورت «کنگدژ» آسمانی ساخته شد. به گمان مردم باستانی، معابد و شهرهای زمینی، همگی، نمونه

اصلی و آسمانی داشته‌اند؛ چنان‌که همه شهرهای بابلی و میانرودانی، از جمله «نینوا» صورت مینویی در آسمان دارد، شهر «اورشلیم» یهودان و «بیت المعمور» تازیان - که نمونه آسمانی خانه «کعبه» است - و همه شهرهای سلطنتی هندوستان در اعصار باستان نیز چنین اصلی داشته‌اند. دیگر این که یکی شدن کنگدژ و سیاوشگرد در اصل مربوط به پایان عمر دوازده هزار ساله جهان و رستاخیز واپسین است، که طی آن زمین و آسمان یکی می‌شود. [جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۶۵ - ۶۹].

اما «بهشت کنگ» یا کنگدژ در زبان سُغدی با سیاوشگرد اینهمانی یافته و، چنان‌که به نقل از بیرونی گذشت، آن را با «یمه کوتی» (= کاخ جم) هندی در مشرق آبادانه زمین برابر گرفته‌اند: جایی که به اعتقاد ایرانیان فراسوی آن دیگر آبادانی نباشد. داستان این شهر که خود متأثر از «وَرجم» (= دهدژ جمشید) مذکور در داستان «جم» (فرگرد دوم و ندیداد) می‌باشد، همچون «جابلقا» و «جابلسا»ی مذکور عارفان از جمله مجهولات است. منتها قراین نشان می‌دهد که مراد از «کنگدژ»، نهایت مشرق یا کرانه «چین» بر اقیانوس بوده، چنان‌که سوس الاقصی را نیز به مثبت «کنگدژ» در نهایت مغرب بر کرانه بحر محیط می‌دانسته‌اند.

[*Topographish - Historische Studien zum IRANISCHEN Nationalepos* (D. Monchi Zadeh), pp. 245-252.

شهری دیگر در مشرق‌زمین به نام «کنگ افراسیاب» یاد کرده‌اند، که قصری عظیم بر سر کوه البرز بوده (؟) عاقبت کیخسرو آن را بستد و افراسیاب در آب غرق کرد [عجائب المخلوقات (طوسی)، ص ۲۹۷]. شادروان دکتر بهار در این خصوص تذکر بجایی داده است، این که در چاپ‌هایی از بخش‌های گوناگون شاهنامه عنوان‌هایی وجود دارد و اغلب، اشتباه‌هایی در عنوان‌ها رفته است؛ از جمله «بهشت کنگ» یا «کنگ بهشت» یا «کنگ» را - که از آن افراسیاب است - با «کنگدژ» درآمیخته‌اند [جستاری چند در فرهنگ ایران، ص ۶۹].

۶. رصدخانه «ری»

موافق با مفهوم «قُبَّة الارض» شهر ری، حسن بن محمد قمی (ح ۳۷۸ ق) روایتی شیعی از امام جعفر صادق (ع) در باب شهرهای جبال ایران نقل کرده، که گفت: «اما ری،

وای بر ری، از هر دو بال و طرف آن، پرسیدند که: دو جناح یا دو طرف «ری» کدام‌اند، فرمود: «یکی بغداد است و یکی خراسان، به تحقیق شمشیرهای خراسان و شمشیرهای بغداد در ری به یکدیگر رسند.» [تاریخ قم، ص ۹۴]. البته شواهد و نقول در باب «قبة» بودن شهر ری بسی بیش از اینهاست، لیکن آنچه در خصوص «رصدگاهی» آن طیّ ازمینه قدیمه می‌توان یاد کرد، این است که بقایای دژ «استوناوند» مسمغانی دماوند بر کنار هبله رود بازیافته شده [استوناوند (دژی که سه هزار و هشتصد سال از عمر آن می‌گذرد) نوشته دکتر منوچهر ستوده، تهران، ۱۳۶۷، ص ۷۸، ۸۵] که بررسی آن ضمن تأیید نظریات این جانب در باب «قبة الارض» بودن شهر ری، این نگره را نیز قوت بخشیده است که آن دژ به مثابت مرکز مختصات نجومی مزبور همانا «رصدخانه مغانی» ایران بوده است. [فهرست ماقبل الفهرست، ص ۱۵۴].

۷. قبة «اوژین»

به تفصیل گذشت که منجمان هندی طول رُبع مسکون را از «لانکا» (Lanka) حساب کنند، که مرکز آن بر خط استوا باشد، در حالی که یاما کوتی (Yamakoti) در شرق آنجا و رومکا (Romka) در مغرب آن قرار دارد. یاما کوتی از کوتی (= کاخ) و «یمه» (جم) تشکیل شده است و به قول بیرونی این اسم یادآور نام «کنگدژ» است، که حسب عقیده ایرانیان توسط کیکاووس بنا شده؛ و آن در دورترین نقطه شرق فراسوی دریاست. ابومعشر بلخی زیگ جغرافیایی خود را بر همان «کنگدژ» به مثابت نقطه صفر طولی یا نخستین نیمروزان نهاده است. اما نقطه تلاقی مدار عرضی (استوایی) با آن در شهر «اوجین» (۴/۶ درجه) معبر از «قبة الارض» هندی است، که آن را «قبة اوجین» هم گویند؛ و این شهر در هفت فرسخی شرق «دهار» پایتخت ایالت «مالوا» قرار دارد، [India, vol.I, pp. 202-203, 306-310, 316]. اما شهر «اوژین» در حدود مالوا (جنوب «مولتان» هند) است که در حساب اوساط کواکب ناظر به ادوار و اوج خورشید از آن یاد کنند و موضوع «قبة»ی آنجا هیچ ربطی به دو نظریه یونانی در باب مبدأ طولی ندارد؛ چه همان طور که گذشت، نهایت رُبع دُور آنها (یعنی ۹۰ درجه) از جزایر «خالدات» در ۳۰ فرسنگی غرب نیشابور قرار می‌گیرد [القانون المسعودی، ۵/۱].

زاخائو گوید که «اوژین» (Ujjian) طی سده سوم - چهارم (هق) میعادگاه دانشمندان بوده و [Indai, XLV] و بیرونی گوید که مفهوم «قبة الارض» (Cupola of The Earth) مأخوذ از هندیان باشد؛ پس چه کسی جز یعقوب الفزاری آن را در میان مسلمانان باب کرده است [India, vol. o, p. 338]. دمشق (م ۷۲۷ ق) در ذکر خط استوا گوید که نقطه تقاطع آن با نصف النهار «أزین» در نزد هندوان «قبة أزین» نام دارد؛ یک دژ بزرگ و افراخته هم در آن جا باشد که ابن العربی گوید جایگاه شیاطین است و تخت ابلیس هم در آنجاست. ایرانیان و دوگرایان افسانه‌ها درباره آن دارند، پیروان «مانی» قایل به نور و ظلمت در آن مکان هستند، که زندقه بر سخنان ایشان جاری است [نخبة الدهر، لایزیگ، ۱۹۲۳، ص ۲۰۰].

۸. رساله بیرونی

اگرچه رساله مفرد «طالع قبة الارض» بیرونی (۳۰ برگ) متأسفانه اینک برجای نمانده [ابوریحان بیرونی (اذکائی)، ص ۲۶/کارنامه بیرونی (همو)، ص ۳۲] ولی استاد خلاصه مطالب و مفاد عمده آن را در تضاعیف سه کتاب اساسی خویش، که اینک موجود و مطبوع‌اند، به مقتضای مباحث وارد کرده است: فصل سی‌ام کتاب تحقیق ماللهند «فی ذکر لنک و هو المعروف بقبة الارض» (چاپ هند، صص ۲۶۰ - ۲۶۳) و جز آن (صص ۲۱۲ - ۲۲۶، ۲۶۹) [برابر با ترجمه انگلیسی «زاخائو» India, vol. I, pp. 189, 202, 259, 298, 310, 303-311, 316]. باب بیست و ششم از مقاله چهارم کتاب القانون المسعودی [«فی صفة قبة الارض و استخراج طالعها»] (چاپ هند، ص ۵۰۲ - ۵۰۵)، کتاب تحدید نهایات الاماکن (طبع بولگاکوف، قاهره، ۱۹۶۲، صص ۱۵۶ - ۱۵۸، ۲۰۴ - ۲۰۶ و ۲۹۲ - ۲۹۶) [برابر با صص ۱۲۹ - ۱۳۰، ۱۷۸ - ۱۷۹ و ۲۵۶ از ترجمه فارسی استاد «احمد آرام»] و کتاب التفهیم (ص ۱۹۳ - ۱۹۴) که در رساله حاضر تقریباً تمامی فقرات مزبور جای جای طی مباحث و تعلیق به نقل آمده، یا مضمون آنها درج و حل گردیده است.